

ملاحظات دربارہ محدودیتها
ونکات مثبت جنبشهای
اجتماعی

شبکه نظامی - صنعتی - رسانه
ای انحصاری : مثلث امپراطوری
نظام جهانی سرمایه !

از نامه های رسیده: نامه
به رفقا!

کمونیستها و جنبش کارگری ایران! (بخش دوم)

خرفتی تاریخی صهیونیسم !

درست در آستانه‌ی سال جدید میلادی، ساعت ۳۰:۹ صبح شنبه ۷ دیماه ۱۳۸۷ (۲۷ دسامبر ۲۰۰۸)، ارتش اسرائیل با آمادگی کامل و از قبل تدارک دیده شده، برای حمله به نوار غزه تانکها را در نزدیکی مرز غزه با اسرائیل مستقر ساخته و برای شروع کار، بمباران وحشیانه‌ی مناطق مسکونی، دانشگاه غزه، خوابگاه دانش‌جویان، بیمارستان، مساجد و مراکز رفاهی را آغاز کرد. طی بیش از ۶ ماه گذشته بارها صهیونیستها تهدید به حمله کرده بودند و برای

بقیه در صفحه ششم

زنان در عرصه‌ی پیکارهای اجتماعی !

مقاومتها و مبارزات درخشانی که از بدو استقرار جمهوری اسلامی توسط زنان شیردل ایران، چه در عرصه‌ی حقوق دموکراتیک پای‌مال شده‌شان و چه به‌خاطر رهایی کل جامعه از استعمار و ستم نظام جمهوری اسلامی، صورت گرفته و قربانیان زیادی را در این نبرد حماسه‌ای داده‌اند، ضربه‌ی مهلکی به مشروعیت رژیم جمهوری اسلامی حامی سرمایه‌داران دلال صفت، در انظار مردم در داخل و خارج از ایران، وارد نموده و بعضا نیز این رژیم ارتجاعی را وادار به عقب نشینی کرده است.

زنان به‌مثابه‌ی نیمی از اعضای جامعه، از

بقیه در صفحه هشتم

کج راه کشیده‌اند. پس در قضاوت هرتشکل کارگری، سیاستی که طبق آن این تشکل در دفاع از خواسته‌های کارگران باید عمل کند، نقش درجه اولی را در بررسی ماهیت آن تشکل، به خود اختصاص می‌دهد. به طوری که یک سندیکای کارگری، در یک وضعیت مشخص، ممکن است سیاستی را در دفاع از منافع کارگران پیش ببرد که درست است و یک حزب سیاسی و یا یک شورای کارگری در رابطه با آن حرکت کارگری، سیاستها و رهنمودهائی اتخاذ کنند که با منافع کارگران در تضاد قرار داشته و در پیشروی مبارزات کارگری سنگ‌اندازی کند!

بنابراین، نه شکل تشکل کارگری و نه صرفا

بقیه در صفحه دوم

یکی از موضوعاتی که در میان برخی از مدافعان چپ جنبش کارگری تاحدودی بدون مسئولیت مرسوم و متداول است، ناکارآمدی اتحادیه‌های کارگری است که گویا چون به‌اندازه‌ای که این جماعت می‌خواهند "سیاسی" نیستند، پس باید در جنبش کارگری به دنبال پیدا کردن آن شکلی از "تشکل سیاسی کارگری" رفت که در زیر چتر آن تشکلهای بتوانند علت وجودی پیدا کنند و غیره. گویی اگر تشکلی کارگری سیاسی شد، ضرورتا انقلابی هم عمل خواهد کرد؟ در حالی که در تاریخ بارها شاهد بوده‌ایم حتا سیاسی‌ترین تشکلهای کارگری در کسوت احزاب سوسیال دموکرات و کمونیست دچار انواع انحرافات رفرمیستی، اپورتونیستی، آناشیستی و رویزیونیستی شده و جنبش کارگری را به

اهداف جنگ تجاوزگرانه کنونی در غزه !

که در این شرایط حساس آلترناتیو انقلابی موجود است و حماس به‌جای جنگ با ارتش مهاجم، حمله را بر سرکوب توده‌های کارگرو زحمت‌کش و کمونیستهای فلسطین گذاشته است؟! چنین هشدار در یک وضعیت دیگری نظیر یروز جنگ داخلی در فلسطین، ضروری و مفید بوده و به شناخت نیروهای انقلابی از عوامل ارتجاعی در فلسطین، کمک می‌کند. اما در شرایط فعلی طرح این مسائل انحرافی بوده، "مشت زدن در دو سمت" و نه "تمرکز روی زدن دشمن عمده و در یک جهت" تلقی شده و باتوجه به عدم توازن قوا بین مهاجم صهیونیست

بقیه در صفحه چهارم

با شروع جنگ تجاوزکارانه‌ی ارتش متجاوز و فاشیستی اسرائیل به نوار غزه، باردیگر در میان نیروهای سیاسی ایران و به ویژه نیروهای چپ، مسئله‌ی موضع‌گیری در مقابل این تهاجم به طور حادی جریان داشته و بعضا بحث مشخص را به سطح بحث انتزاعی در مورد ماهیت دو طرف درگیر در جنگ کشانده‌اند و بیشتر از آن که به پای محکوم کردن تجاوز ارتش اسرائیل به نوار غزه و دفاع از حق مشروع مقاومت و مبارزه مردم فلسطین و نیروهای سیاسی آن در مقابل با تجاوز افسارگسیخته صهیونیستی بروند، به‌طور مکانیکی نگران مذهبی و ارتجاعی بودن حماس می‌باشند. گویی

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!



کمونیسست ها - بقیه از صفحه اول

سیاسی بودن آن تشکل، بلکه در درجه اول درستی محتوای سیاسی برنامه و تاکتیک مبارزاتی آن تشکل باید محور جست و جو و تحقیق قرار گیرد و نهایتاً پراتیک مبارزاتی کارگران ثابت کند که این سیاستها و تاکتیکها و شیوهی عملهای این تشکل، به طور دقیق و بر اساس تحلیل مشخص از شرایط مشخص تهیه و تنظیم گشته‌اند یا نه؟

بنابراین، همان طور که در شماره ۴۵ رنجبر- ارگان مرکزی حزب رنجبران ایران - دیماه ۱۳۸۷ گفتیم، موضع کمونیستها در برخورد به مبارزات کارگران، در درجهی اول دفاع از این مبارزات است. در گام دوم - گامی که تعیین کننده در پیوند کمونیستها با کارگران می‌باشد - شرکت کارگران کمونیست در این مبارزات و قرار گرفتن در صف اول آن است، تا خود را به مثابه مدافعان صادق پرولتاریا در مبارزاتش نشان بدهند.

این دو گام نخست بدون برداشتن گام سوم - یعنی پیشبرد مبارزه خطی و نظری در درون جنبش و تشکلهای کارگری باتوجه به سطح آگاهی این تشکلهای است، برای این که کارگران را روی خط مشی مبارزاتی درست، پیشرو و انقلابی بسیج کنند - ناکامل باقی خواهند ماند و چه بسا جنبش کارگری را به سوی رفرمیسم و سازش طبقاتی یا آنارشیزم و ماجراجویی سوق خواهند داد. و بالاخره گام نهائی چهارم که جنبه‌ای استراتژیک در پیشروی جنبش کارگری دارد، آگاه کردن کارگران به اهداف استراتژیک طبقه خود جهت کسب قدرت سیاسی می‌باشد و جلب هر چه بیشتر کارگران مبارز و آگاه به زیر پرچم کمونیسم در جریان این فعالیتها، که بدون برداشتن چنین گامی، جنبش کارگری سطح مبارزاتش را عمق نبخشیده و کورمال کورمال جلو خواهد رفت.

باتوجه به وضعیت مشخص ایران، این چهار گام می‌بایستی تاحدممکن در هم‌آهنگی با هم پیش برده شوند. کمبود کمونیستها در انجام هر یک از این وظایف به نوبه‌ی خود به پیشبرد جنبش کارگری در مسیر انقلابی و رهایی بخش این طبقه، صدمه رسانده و از رشد پیوسته و سریع آن جلوگیری می‌کند.

درست به همین علت است که آموزگاران پرولتاریا از کارگران آگاه و کمونیست دعوت می‌کردند که حتا در سندیگاههای زرد کارگری شرکت کنند و از طریق مبارزه با خط ضد کارگری غالب بر این تشکلهای، کمک

کنند تا کارگران از خط مشی حاکم بر سندیکا و شیوهی عمل کرد رهبران خود فروخته‌ی آن، آگاه شده و این عوامل سرمایه‌داران را از رهبری سندیکا به زیر بکشند و نماینده‌گان راستین خود را برای رهبری سندیکاها انتخاب کنند.

قدر مسلم این است که بدون شرکت فعال کارگران کمونیست در مبارزات کارگری و بدون مبارزه با خطوط رفرمیستی و سازشکارانه و آنارشیزمی در جنبش کارگری و تنها قناعت به ایجاد تشکل کارگری "دل‌خواه‌خودی"، زمینه را برای نفوذ نظرات غیر پرولتری در جنبش کارگری تسهیل می‌نماید. در چنین حالتی به عناصر فرصت طلب و رفرمیست و غیره امکان داده می‌شود تا در صفوف این جنبش، تجزیه و شکاف ایجاد کرده و امکان آگاه نمودن کارگران از منافع طبقاتی شان در بطن مبارزه، حاصل نشده و بخش وسیعی از آنها یا برای مدتی نامعلوم به دنبال رهبرانی خیانت‌کار افتاده و یا از مبارزه دلسرد شده و خود را کنار بکشند.

به دیگر سخن در درون هر تشکل کارگری از یک صندوق حمایتی از کارگران گرفته تا حزب پیشرو طبقه کارگر، مبارزه‌ی ایده‌نولوژیک بر سر خط سیاسی، تاکتیک مبارزاتی و شیوهی پیشبرد مبارزه آن تشکل دائماً جریان دارد و عدم حضور پیشروان پرولتاریا در این مبارزه، میدان را به جناحهای سازش‌کار و خیانت‌کار بازمی‌گذارند که نتیجه‌ی نهائی اش عدم موفقیت جنبش کارگری است. (*)

در ایران، سرکوب و حشیانه‌ی کمونیستها پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی در ابعادی وسیعتر و بی‌رحمانه‌تر از سرکوبهای دوران سلطنتی، باعث شد تا ابتدائی‌ترین پیوندهای مبارزاتی بین کمونیستها و جنبش کارگری که بعد از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ به وجود آمده بودند، از هم بگسلند.

در نتیجه از یکسو میدان به دست عوامل مزدور رژیم افتاد تا با تصرف "خانه کارگر" و ایجاد "شوراهای اسلامی" دست نشانده، تمامی تلاش مذبوحانه‌شان را به کار ببندند تا کارگران را به زیر خط ضد انقلابی حاکمان جمهوری اسلامی در آورند. چنین خطی طبعاً نمی‌توانست با خواست مشخص و خواستهای عام طبقه‌ی کارگر هم‌سوئی داشته باشد و تدریجاً مورد طرد کارگران قرار گرفت و این نهادهای حکومتی به عنوان عوامل مزدور رژیم توسط کارگران بایکوت شدند. از سوی دیگر و در شرایطی

که جنبش کارگری در حال سربلند کردن بود و فشار بر زنده‌گی و معیشت کارگران روز به روز در حال افزایش، عوامل داخل رژیم - نظیر "اصلاح طلبان" حکومتی - و نیروهای از بورژوازی و خرده بورژوازی لیبرال- رفرمیست و سازشکار- رویزیونیست در خارج از حاکمیت، برای کنترل حرکتهای کارگری، میدان را برای کشاندن کارگران به زیر خط خود، مساعد یافتند.

اینان، باتوجه به تجربه جهانی سرمایه‌داران در کشاندن اتحادیه‌های کارگری به زیر نفوذ خط رفرمیستی و بی‌اعتباری تشکلهای "کارگری" وابسته به رژیم، تدریجاً تشکل یابی کارگران در حد سندیگاههای زرد و یا آبی را گامی مناسب برای جلب بخشی از طبقه‌ی کارگر به زیر نفوذ خود تشخیص دادند و در این راستا باتوسل به سازمانهای جهانی رفرمیستی کارگری، سیاست جلب کارگران به سوی خود را در پیش گرفتند.

در چنین شرایطی، وظیفه‌ی کمونیستها نه طرح شعارهایی ذهنی که با وضعیت مشخص جنبش کارگری (یعنی سرکوب و حشیانه رژیم و تفرقه جنبش کارگری و فقدان حزب با اتوریته کمونیست که در رأس جنبش کارگری قرار گرفته باشد)، تناسب نداشته و ارائه‌ی تزهائی خارج از متن و متکی بر انقلابی‌گری کاذب نظیر ایجاد شوراهای کارگری و نفی ضرورت مبرم ایجاد حزب سیاسی پیشرو پرولتاریا - حزب کمونیست واحد و سراسری - بلکه پیشبرد شعار "پیش به سوی ایجاد تشکلهای سراسری مستقل کارگران از طریق ایجاد تشکلهای مستقل کارگری در واحدهای تولیدی و خدماتی" و شرکت در مبارزات مشخص تشکل یابی کارگران بود و در عین حال مبارزه با خطوط انحرافی رفرمیستی و تسلیم طلبانه در این حرکتها.

ایجاد تشکلهای کارگری در شرکت واحد و شرکت نی‌شکر هفت تپه، نشان داد که کارگران با شمّ طبقاتی خود احساس می‌کنند که تشکل یابی از این نوع، فعلاً و در شرایط کنونی با توجه به عدم توازن قوا بین انقلاب محکوم و ضدانقلاب حاکم، مقدور است. هر چند که برای ایجاد هم‌این تشکلهای هم تاکنون صدمات زیادی را متحمل شده و بسیاری از فعالان کارگری در زندانهای رژیم ضدانقلابی و ارتجاعی جمهوری اسلامی مورد شکنجه و آزار، محکومیت به زندان و یا بی‌کاری و فقر و فاقه گرفتار آمده‌اند: نظیر محکومیت منصور اسالو و

پیروزی مبارزات رهایی بخش زنان ایران علیه حاکمیت ضدزن!



دارد، اما چنانچه آگاهی کارگران به سطح انجام مبارزه‌ی سیاسی جهت براندازی نظام سرمایه‌داری و کسب قدرت توسط کارگران رسانده نشود، از چهارچوب رفرمیستی پا فراتر نخواهد گذاشت. مبارزه سندیکائی و دفاع از خواسته‌های معیشتی کارگران هدف نهائی نیست. چون که سرمایه‌داران هرگز حاضر نیستند به کلیه‌ی خواسته‌های کارگران جواب مثبت دهند. لذا کارگران هم باید تا آنجا که مقدور است این خواسته‌های به‌حق را به سرمایه‌داران از طریق متشکل بودن و مبارزه متحدشان در سندیکاها، تحمیل نمایند و هم در عین حال برای کسب قدرت سیاسی و استقرار حاکمیت کارگران، تلاش کنند که هدف چنین قدرتی نیز از میان برداشتن هرگونه استثمار و ستم و تبعیض و نفی جوامع طبقاتی می‌باشد.

از این طریق است که باید کارگران را در جریان شرکت در سندیکاهای کارگری به مثابه مکاتب اولیه و در عین حال پایه‌ای سوسیالیسم، آگاه نمود و پیشروان کارگری را به سوی تئوری انقلابی راهنمای‌شان - کمونیسم علمی - و متعاقب آن ایجاد تشکل واحد و سراسری کمونیستها در کشور، جلب کرد. تشکلی که وجودش امروز نه تنها به یک ضرورت میرم، بلکه به ضرورتی عاجل تبدیل شده است.

* * *

(*)

طرح قطعنامه درباره انجمن های

تعاونی (کنوپراتیو)

از هیئت نمایندگان سوسیال دمکرات

روسیه در کنگره کپنهاک (۱)

کنگره بر این عقیده است که :

۱- انجمنهای تعاونی پرولتری، طبقه کارگر را از طریق کم کردن استثمار توسط دلالان، تأثیر گذاشتن بر شرایط کار در مؤسسات خدماتی و بهبود وضعیت کارگران ادارات و غیره، به بهبود وضع خویش قادر می‌سازد.

۲- انجمنهای تعاونی پرولتری اهمیت فزاینده‌ای در مبارزه جمعی اقتصادی و سیاسی، کمک رساندن در اعتصابات، تعطیلی کارخانه‌ها و موارد سوانح کار و غیره را بر عهده می‌گیرند.

۳- انجمنهای تعاونی پرولتری، از طریق سازماندهی توده‌های طبقه کارگر، به آنها

و حضور فرقه‌ها را ناشی از "وجودمنافع مختلف" در درون جنبش کارگری می‌دانند، چرا ما را به وحدت در تشکلی سراسری دعوت می‌کنند؟! اگر چنین وحدتی برای رشد جنبش کارگری مناسب است و ما منافع واحدی داریم، چرا وحدت کمونیستها برای تقویت جنبش کمونیستی و کارگری مناسب نباشد؟ و چرا حتا تشکلهائی نظیر کمیته‌های پیگیری و هماهنگی و یا شوراهائی که در کنار جنبش کارگری بوجود آمده‌اند، دستخوش تفرقه دائمی می‌شوند؟

دومین سوآلی که برای چنین کارگرانی مطرح می‌گردد این است که چرا در شرایطی که ما برای تشکلیابی خود تلاش می‌کنیم، برخی از گروههای "چپ"، تلاشهای ما را نفی کرده و ایده‌های ذهنی خود را می‌خواهند به ما به قبولانند. مگر نه این است که ایده‌های درست نه از آسمان که از پراتیک مشخص مبارزه‌ی طبقه‌کارگر علیه نظام سرمایه‌داری برمی‌خیزد؟ پس باید "کاسه‌ای زیرینیم کاسه" و اخلاقی درکار باشد. این اخلال هم اگر در خدمت رژیم و یا امپریالیسم نباشد، در بهترین حالت چیزی جز تحیلات متکی بر جزم‌گرایی در عرصه مبارزه طبقاتی و حُفته کردن نظرات هرج و مرج طلبانه‌ی خرده‌بورژوائی بر آن، نمی‌باشد.

بنابراین چه‌که گذشت، امروز بیش از هر زمانی شرکت کمونیستها و کارگران کمونیست در مبارزات مشخص توده‌ای کارگری در ایران و سمت دهی تشکلیابی کارگران در جهت ایجاد تشکلهای مستقل و مبارز کارگری در عرصه‌ی تضاد کار و سرمایه، از وظایف خلل ناپذیر آنهاست. این سمت‌گیری نیز، بدون ایجاد شرایط لازم و ضروری، یعنی برخورداری از حمایت حزبی، ممکن نیست. حتا ایجاد کمیته‌های مخفی در کارخانه‌ها، بدون خط و شعار مبارزاتی و رهبری واحد، جز آشفته‌گی چیزی نصیب جنبش کارگری نمی‌کند.

در عین حال باید توجه داشت که تلاش برای ایجاد تشکلهای توده‌ای پایه‌ای کارگری از نوع سندیکا به معنای درجا زدن کلیه‌ی کارگران در این تشکلهای و در سطح مبارزات سندیکائی آنها، نیست. در درون این تشکلهای و از همان ابتدای کار، کمونیستها وظیفه‌ی خلل ناپذیر دیگری دارند دایر بر آگاه کردن کارگران از این واقعیت که مبارزه سندیکائی گرچه مقام مشخصی در بسیج کارگران برای شرکت در مبارزات متشکل و متحد و دفاع مشترک از خواسته‌های کارگران

ایراهم مددی از سندیکای شرکت واحد به زندان و محاکمه‌ی علی نجاتی، فریدون نیگوفر، قربان علی‌پور، جلیل احمدی و محمدحیدری مهر از مسئولان سندیکای نی‌شکر ۷ تپه.

شرکت در این مبارزات تشکلیابی و مبارزه با خطوط رفرمیستی و تسلیم طلبانه‌ی موجود در آنها، بهترین زمینه را برای پیشبردن خط انقلابی کمونیستی در عرصه‌ی مبارزاتی کارگران فراهم می‌کند. ولی چون کمونیستها در شرایط جدا افتادن از جنبش کارگری، نقش فعالی را در پیشبرد این مبارزات و رهبری آنها نداشتند، مخالفت‌های درخارج از این جنبش، با این حرکتها شروع شد دایر به این که این یا آن دیدگاه و یا این یا آن فرد رهبری این تشکلهای نظرات نادرست داشته و یا منحرفند.

ولی چرا کارگران علاوه بر حقانیت برخی از این انتقادات، به دنبال منتقدان نرفتند؟ این امر نشان داد که کارگران "دوری و دوستی" را پیوسته قبول نداشته، بلکه مشخصا خواهان آن هستند که مدافعان خواسته‌های آنان، باید دوش به دوش کارگران مبارزه کرده و از این مبارزه سر بلند بیرون آیند تا مورد اعتماد کارگران قرار گیرند و اگر هم نمی‌توانند شرکت مستقیم داشته‌باشند، حداقل از دورچوب لای چرخ مبارزات کارگران نگذارند و از این مبارزات تشکلیابی آنان پشتیبانی کنند.

به جرئت می‌توان گفت که یک دلیل جدی پیشرفت کورمال کورمال جنبش کارگری در عرصه‌ی تشکلیابی، فقدان پیوند فشرده کمونیستها با این جنبش و تفرقه و تشتت نظری و سازمانی اینان است. در حدی هم که کمونیستها به این جنبش نزدیک می‌شوند، به دلیل تشتت نظری و سازمانی، نظرات متفاوتی را در جنبش مطرح می‌کنند و به جای متحد کردن کارگران حول سیاستهای مشخص مبارزاتی به تشتت نظری در جنبش کارگری دامن زده و بعضا نیز به استفاده از این مبارزات در خدمت گروه خودی می‌پردازند.

در این جا است که بار دیگر ضعف جنبش کمونیستی ایران را پراتیک به عیان نشان می‌دهد.

اگر تشکلیابی مستقل کارگران در سطح سراسری مورد دفاع کمونیستهاست، اولین سوآلی که برای هر کارگر آگاه مطرح می‌شود، این است که این کمونیستها که خود هزار فرقه‌اند و برخی از آنها پارافراتر گذاشته



بدین ترتیب، نه نابودی اسرائیل و نه موشک پرانی بدین منظور، که صهیونیستهای حاکم بر اسرائیل هم اکنون آن را در بوق و کرنای خود دمیده و می‌خواهند از این طریق خود را در بین انظار جهانیان مظلوم جلوه داده و حمله‌ی وحشیانه به نوار غزه را حق مشروع دفاع از خود قلمداد کنند و حماس را عامل اصلی جنگ بدانند، برنامه حماس نبوده و به کلی خالی از حقیقت است.

حمله‌ی اخیر ارتش اسرائیل به نوار غزه، همان‌طور که قبلاً نیز اعلام کردیم، بنا به اظهارات روزنامه‌های معتبر اسرائیل از مدت‌ها قبل توسط ایهود باراک وزیر دفاع اسرائیل تهیه شده و در ارتش آماده‌گی کامل جهت اجرای این حمله به‌وجود آورده شده بود. ارتش متجاوز صهیونیستی نیز منتظر پایان یافتن دوره ۶ ماهه‌ی آتش بس، برای به‌جریان انداختن نقشه‌ی تجاوزی‌اش بود. اینها مسائل کتمان‌ناپذیری هستند که موجودند و نمی‌توان به بهانه‌های واهی و قاطی کردن مناسبات مختلف و از جمله مذهبی بودن حماس، از زیر این واقعیت دررفت.

تاکنون در این جنگ تجاوزی ناعادلانه، در نزدیک به سه هفته اخیر، بیش از ۱۰۰۰ نفر از مردم بی دفاع غزه کشته شده‌اند که رانده‌شده‌گان از سرزمینهای مجاور غزه توسط صهیونیستها بوده و درکتو و یا اسارت‌گاهی به بزرگی ۳۶۰ کیلومترمربع گرفتار آمده و هیچ راه گریزی نیز از بمبارانها ندارند. نزدیک به ۳۰٪ کشته‌ها کودکان و ۱۰٪ زنان می باشند و شمار مجروحان نیز از مرز ۵۰۰۰ نفر، تجاوز کرده است. ارتش اسرائیل با زیرپا گذاشتن تعهدات بین المللی با به‌کار بردن بمبهای فسفوری آتش ز، بمبهای خوشه‌ای ضدنفر، بمبهای جدید سرطان‌زا، شب روز مشغول بمباران این منطقه‌ی کوچک بوده، از تخریب بیمارستانها، کشتن امدادگران پزشکی، بمباران دانش‌گاه، مدارس، مقرهای سازمان ملل و غیره نیز ابا نکرده و خاطرات کشتارهای دیرپاسین، کفرقاسم، صبرا و شتیلا، جنین و ... را بار دیگر زنده کرده و جنایاتش به حدی است که یهودیان غیرمتعصب در داخل و خارج اسرائیل نیز، همراه با مردم جهان، اعتراضات وسیعی را علیه این جنگ انجام داده‌اند.

این روزها در رابطه با علت این تجاوز به‌غایت وحشیانه دلایل مختلفی ارائه شده نظیر این که :

انتخابات مجلس اسرائیل در ماه فوریه

مقدماتی و طرح های قطعنامه ها در خصوص مسائل مشخص، از طرف کنگره تشکیل شد. لنین در کمیسیون تعاونها فعالیت می کرد. طرح او برای قطعنامه تعاونها اساس طرح قطعنامه پیشنهادی به کمیسیون تعاونها توسط ح.س.د.ک.ر. را تشکیل داد. در خصوص کار کمیسیون کنوپراتیوها و متن طرح قطعنامه هیئت نمایندگی ح.س.د.ک.ر. درباره کنوپراتیوها، به مقاله لنین به نام "مسئله انجمنهای تعاونی در کنگره انترناسیونال سوسیالیست در کپنهاگ" مراجعه نمایید.



اهداف جنگ. بقیه از صفحه اول

امپریالیست و مورد هجوم قرار گرفته‌های کشورهای پیرامونی، در عمل و مستقل از خواست مطرح‌کننده‌گان این نظر، به نفع نیروی مهاجم برتر تمام می‌شود.

صرف نظر از این دیدگاه نابه‌هنگام که در شرایط کنونی دودی را دوا نمی‌کند، بررسی اهداف این جنگ تجاوزکارانه‌ی صهیونیستها که باسبک جنگهای نازیها (به‌جای هر سرپاز کشته باید ۱۰۰ نفر از طرف مقابل را می‌کشتند) پیش برده‌می‌شود، به مراتب مفیدتر است تا درگیر شدن در بحثی انتزاعی. به همین جهت ماسعی می‌کنیم به بررسی علل بروز این جنگ با توجه به عمل‌کردهای موجود، بپردازیم.

صهیونیستهای حاکم بر اسرائیل حماس را عامل بروز این جنگ دانسته و حذف آن و جلوگیری از موشک پرانی حماس به سوی شهرهای اسرائیل را هدف جنگ قرار داده‌اند. اما واقعیت چیز دیگری است:

در ۱۴ دسامبر ۲۰۰۸، هیئت نمایندگی حماس در دیداری با وزیراطلاعات مصر عمر سلیمان، به منظور ادامه آتش بس ۶ ماهه که در ۴ دسامبر پایان یافت و امضای آتش بس جدید با دولت اسرائیل، قطع موشک پرانی به سوی شهرهای اسرائیل را منوط به بازگشائی مرزهای نوار غزه توسط اسرائیل و عدم حمله از سوی ارتش اسرائیل به‌نوار غزه نمود. حملاتی که طی "آتش بس" ۶ ماهه جان نزدیک به ۵۰ فلسطینی را با شلیک راکت از بال‌گردها گرفته‌بود. حماس قبلاً نیز قطعنامه ۴ ژوئن ۱۹۶۷ سازمان ملل در مورد مرز بین اسرائیل و فلسطین را به رسمیت شناخته بود. بنابراین تا آنجا که به حماس مربوط می‌شود، این تشکل به طور رسمی نابودی کشور اسرائیل را اعلام نکرده‌بود.

اداره مستقل و سازماندهی توزیع را آموخته و در این زمینه آنها را در جهت ایفای نقش سازمانده زندگی اقتصادی در جامعه سوسیالیستی آینده آماده می‌سازند.

از طرف دیگر کنگره بر این عقیده است که :

۱- اصلاحات حاصل از انجمنهای تعاونی تا هنگامی که وسائل تولید و توزیع در دست طبقه‌ای است که سلب مالکیت از آن هدف اصلی سوسیالیسم می باشد، منحصر به حدود کوچکی است.

۲- انجمنهای تعاونی اگر صرفاً سازمانهای تجاری بوده و تابع فشار شرایط رقابت باشند تمایل تبدیل شدن به کمپانیهای سهامی بورژوائی دارند.

۳- انجمنهای تعاونی هر گاه تشکیلاتی برای مبارزه مستقیم علیه سرمایه نباشند، می‌توانند این فریب را به وجود آورند و می‌آورند که آنها ابزاری جهت حل مسئله اجتماعی هستند.

بنابراین کنگره، کارگران تمام کشورها را فرا می‌خواند تا :

الف - به انجمنهای تعاونی پرولتری پیوسته و به هر طریق توسعه آنها را افزون تر کرده و تشکیلات آنها را در امتداد خطوط اکیدا دمکراتیک (حق اشتراک نازل و یک سهم برای هر نفر) هدایت کنند.

ب - با تبلیغ و ترویج خستگی‌ناپذیر سوسیالیستی در بین انجمنها به گسترش ایده های مبارزه طبقاتی و سوسیالیسم در میان توده های کارگران کمک نمایند.

ج - با رشد تفاهم سوسیالیستی در انجمنهای تعاونی، ارتباط ارگانیک را بین انجمنهای تعاونی و حزب سوسیالیست و همچنین با اتحادیه های کارگری توسعه و تحکیم بخشند.

د - همچنین کنگره خاطر نشان می‌سازد که تعاونیهای تولیدکننده تنها در صورتی می‌توانند به مبارزه طبقه کارگر کمک نمایند که از اجزاء ترکیبی تعاونیهای مصرف کننده باشند.

به تاریخ ۱۶ - ۱۷ اوت سال ۱۹۱۰ نوشته شد (مجموعه آثار لنین جلد ۱۶)

توضیحات

۱- کنگره انترناسیونال سوسیالیست در کپنهاگ، از تاریخ ۲۸ اوت تا سوم سپتامبر ۱۹۱۰ تشکیل شد. در این کنگره ح.س.د.ک.ر. توسط لنین، پلخانف، لوناچارسکی و دیگران نمایندگی می‌شد. کمیسیونهای متعددی جهت بحث های



درهم شکنند. صدالبته، تحقق چنین رویای بیمارگونه‌ای در قرن بیست و یکم، نشان از عمق دیدگاههای ارتجاعی فاشیستی و ضددموکراتیک آنان دارد و ناممکن است.

در نتیجه این که اسرائیل به‌مثابه پایگاهی برای اعمال نفوذ امپریالیستها در خاورمیانه عمل می‌کند را نباید تا بدانجا مطلق کرده و بزرگ جلوه داد که اسرائیل را صرفاً سگ زنجیری امپریالیسم دانست. صهیونیسم همیار و همدست امپریالیسم است. این هم ناشی از توان اقتصادی و متعاقب آن نفوذ سیاسی یهودیان در کلیه کشورهای امپریالیستی می‌باشد.

فراموش نکنیم که وجود دولت صهیونیستی اسرائیل و تجاوزات آن به حقوق کشورها و مردم عرب منطقه، باعث بروز و تداوم جنگ‌های بخش فلسطینیان در ۶۰ سال اخیر شده و سازشکاری کشورهای مرتجع عرب با امپریالیسم و صهیونیسم نیز به اوج‌گیری نارضائی در میان توده‌های مسلمان از دولتهای خودی دنباله رو امپریالیستها و صهیونیستها، از اقیانوس آرام تا اقیانوس اطلس انجامیده، که می‌تواند با رادیکال شدن‌اش به خطر بالفعل بزرگی برای بیرون راندن امپریالیستها از منطقه تبدیل گردد.

پشتیبانی افسارگسیخته‌ی امپریالیستها از صهیونیستها، می‌تواند در تسریع بروز انقلابات در کشورهای عربی خاورمیانه نیز نقش داشته و از این طریق خطر از دست دادن منابع عظیم نفت و گاز منطقه و دیگر منافع امپریالیستها را به‌وجود آورد.

به همین علت در برخورد به اسرائیل، کشورهای امپریالیستی اروپا،

برخلاف امپریالیستهای متجاوز آمریکا، در شرایط کنونی با احتیاط بیشتری عمل می‌کنند تا موقعیت و نفوذ خود را در خاورمیانه خدشه‌پذیر نسازند و حتا رئیس‌جمهور جدید آمریکا نیز قادر نخواهد شد با همان افسارگسیخته‌گی بوش سیاست تجاوزکارانه امپریالیسم آمریکا را در خاورمیانه و در برخورد به اسرائیل، پیش ببرد و ممکن است "کشفتیان توفان زده در دریای بحرانی جهانی، سیاست نرم‌تری را در پیش گیرند!"

همچنین بروز این جنگ را صرفاً به کسب آراء احزاب رقیب در اسرائیل وابسته نمودن نیز در حدی می‌تواند قابل دفاع باشد که هر جناحی فکر کند که خود بهتر می‌تواند جنگ توسعه طلبانه‌ی صهیونیستها

نخواهد گرفت. صهیونیستها تمامی ترفندها را به کار می‌گیرند تا همه‌ی توافقات در عمل روی کاغذ باقی بمانند. اما یک عمل آنها دائماً تداوم و رشد داشته که همانا الحاق و ضمیمه کردن هر چه بیشتر سرزمین فلسطین به اسرائیل است! کما این که قرار اخیر سازمان ملل که با اکثریت ۱۲۶ کشور از ۱۹۸ کشور شرکت‌کننده در رای‌گیری، دایره به آتش بس فوری، تصویب شد، مورد بی‌اعتنائی کامل صهیونیستهای حاکم بر اسرائیل قرار گرفت و تجاوز بیشتر به نوار غزه توسط ارتش فاشیستی اسرائیل هم چنان در جریان است.

مشخصاً، اگر به هنگام تشکیل کشور اسرائیل و پس از بیرون راندن قهرآمیز فلسطینیان از سرزمینشان، این دولت، در حدود ۵۵٪ از خاک فلسطین، استقرار یافت، اما از سال ۱۹۴۸ تا سال ۲۰۰۸، یعنی در ۶۰ سال اخیر، صهیونیستهای حاکم

بر اسرائیل تمامی ترفندهای سیاسی و پشتیبانی بین‌المللی امپریالیستها و به‌ویژه امپریالیسم آمریکا، به



کار گرفته‌اند، سرزمینهای بیشتری

تا به اشغال از فلسطین و با بی‌اعتنائی کامل به مصوبات سازمان ملل، بپردازند و امروز بیش از ۷۵٪ از خاک فلسطین را به تصرف خود درآورده‌اند. تمامیت خواهی صهیونیستهای اسرائیل تا بدانجا ادامه خواهد یافت که بتوانند برای همیشه سازمانهای مقاومت فلسطینی را یا از بین ببرند و یا اگر نتوانستند، آنها را به حدی ضعیف کرده و وابسته و مطیع خود بنمایند که بتوانند به رویاهای خود جامه تحقق پوشانده و سپس به توسعه‌ی دولت صهیونیستی بنیادگرا و تبعیض نژادطلب اسرائیل در کل منطقه، ادامه دهند که از نیل تا فرات را دربر می‌گیرد. مگر این‌که در برابر این تهاجم افسارگسیخته تمامی آزادی‌خواهان به مبارزه برخیزند و تهاجم صهیونیستی را همچون تهاجم نازیها

صورت خواهد گرفت و جناحهای رقیب حزب کار اسرائیل و حزب کادیم به رهبری ایهودباراک و ایهود اولمرت، با حزب لیکود به رهبری نتانیاو از طریق جنگ افروزی می‌خواهند رای شهروندان اسرائیل را به خود جلب کنند.

- نتوکانهای آمریکا می‌خواهند قبل از استقرار باراک اوباما در کاخ سفید و با توجه به این که او نیز در صحبتی به غایت ناپخته و احمقانه خود را مدافع اسرائیل معرفی کرده‌است، دست او را تو حنا گذاشته و رئیس‌جمهور جدید را مجبور کنند تا سیاست آنها را در خاورمیانه ادامه دهد.

- این تجاوز مقدمه‌ای است برای فراهم ساختن زمینه‌ی حمله به ایران و ادامه جنگهای تجاوزکارانه‌ی امپریالیستی در منطقه. به خصوص که بحران عظیمی که جهان امپریالیستی را به لرزه درآورده تداوم جنگهای توسعه طلبانه امپریالیستی را ایجاب می‌کند.

- وجود منابع گاز در سواحل غزه که اکنون متعلق به فلسطین است، باید به زیر کنترل دولت اسرائیل درآید. در این ارتباط، نفوذ تشکلهای مخالف اسرائیل که در نوار غزه حاکمند باید از بین برده شود تا چنین کنترلی تحقق یابد.

- و ...

طبعاً در هر جنگی اهداف مختلفی می‌توانند مورد نظر باشند و طرفداران هر کدام از این نظرات بخشی از واقعیت را بیان می‌کنند. اما در تحلیل مشخص از شرایط مشخص ضروری است عامل عمده‌ای که کلیه این تضادها را به درجه‌ی دوم تقلیل می‌دهد، باید شناسائی شود.

تاریخ تکوین و تشکیل دولت اسرائیل و بعد از آن عملکرد صهیونیستها در منطقه طی بیش از یک قرن اخیر دال بر این حقیقت است که صهیونیستها باتوسل به بنیادگرایی مذهبی یهودی، سرزمینهای فلسطین را متعلق به خود می‌دانند، پیوسته حالتی تهاجمی داشته و حاضر به رفتن زیر بار هیچ توافقی نیستند، مگر آن که این توافقات در سمت و سوی سلطه‌ی صهیونیستها بر تمامی خاک فلسطین باشد. به‌دیگر سخن نه تشکیل دو دولت مستقل و نه تشکیل دولت واحد دموکراتیک که در آن فلسطینیان و اسرائیلیها از حقوق برابر برخوردار باشند، مورد توافق صهیونیستها قرار نگرفته و



در چهارمین روز حمله تعداد کشته شده‌گان که عمده‌تا افراد غیرنظامی هستند از مرز ۴۰۰ کشته و بیش از ۱۵۰۰ نفر زخمی که تعداد قابل ملاحظه‌ای از آنان نیز در شرف مرگ قرار دارند، گذشت. در پیش از ۴۰ سال گذشته این بزرگترین کشتاری است که صهیونیستها در مدتی چنین کوتاه بر مردم مقاوم و شکست ناپذیر فلسطین در مدتی چنین کوتاه تحمیل کرده‌اند. و تازه این را فاز اول حمله ذکر می‌کنند که با عملیات دیگر و از جمله اشغال زمینی غزه تکمیل خواهد شد!

در ظاهر تبلیغات صهیونیستی و امپریالیستی به‌ویژه در اسرائیل و آمریکا، حماس را عامل چنین حمله‌ی وحشیانه‌ی قلمداد می‌کنند، اما در واقع قتل عام مردم در این ابعاد، نشان از حرکت فاشیستی دیگری دارد. در شرایطی که صهیونیستها هر چه بیشتر در انظار مردم جهان منفرد شده‌اند، نقشه‌ی انضمام و یا اشغال دائمی این منطقه را در سر خود می‌پروراندند و در این راه گرفتن تالیپدیه‌ای از مردم اسرائیل در ماه فوریه که انتخابات پارلمانی است را برای خود، تحت لفافه‌ی دفاع از مردم اسرائیل در مقابل راکت‌های شلیک شده از نوار غزه، مدنظر دارند. فراموش نکنیم که حزب کارگر که اکنون در دولت اولمرت شرکت دارد با افرادی چون شیمون پرز- رئیس جمهور- و ایهودباراک - وزیر دفاع - که اولی مسئول مستقیم زرادخانه‌ی اتمی اسرائیل و دومی سردسته‌ی قاتلان خون سردی است که هم اکنون نوار غزه را به خاک و خون کشیده‌اند، ماهیت "کارگری" و "دموکراسی" نوع صهیونیستی را به عیان نشان داده و می‌دهند، بر دیوارکشی در فلسطین اشغالی و پاره پاره کردن فلسطین و انضمام آن به خاک غصب شده اسرائیل مَهترابید می‌زنند و می‌خواهند ثابت کنند

کشمکشها ادامه خواهد یافت و قربانی این درگیریها، در درجه اول توده‌های مردم و به ویژه زنان و کودکان باقی خواهند ماند. کمابین که هم اکنون در عراق، در افغانستان، در پاکستان، در سومالی، در بسیاری از کشورهای آفریقائی و غیره اوضاع چنین است.

وقت آن رسیده‌است که یهودیان کارگر و زحمتکش با صهیونیسم مرز بندی نموده و برای زندگی در صلح و صفا با ملل هم‌جوار و بر اساس احترام متقابل به یکدیگر، زباله‌های فاشیستی - صهیونیستی را سوزانده و نابود کنند. هم صد شدن یهودیان با صهیونیستها، خود آنان را به گوشت دم توپ صهیونیستها تبدیل می‌کند و عملی است کاملاً اشتباه و در زمره‌ی رای دهی مردم آلمان به نازیها بر پایه دموکراسی مخدوش پارلمانتاریستی که امروز بعد از گذشتن بیش از ۷۶ سال از آن رای دهی، هنوز هم مردم آلمان صدماتی را که نازیها به برخی از مردمان قربانی نازیها و به‌طور مشخص به یهودیان تحمیل کردند، می‌پردازند!

ابراهیم - ۲۳ دی ماه ۱۳۸۷



خرفتی .. بقیه از صفحه اول

چنین روزی خود را آماده می‌ساختند. نئوفاشیستهای مذهبی در توهم رسیدن به پیروزی، روز هائی از سال را برای حمله انتخاب می‌کنند که مردم خود را برای جشن و شادی آماده می‌نمایند!

روزنامه هآرتص ۲۸ دسامبر ۲۰۰۸ در این مورد نوشت: "آمادگی طولانی، جمع‌آوری اطلاعات، مذاکرات مخفی، عملیات فریبکارانه و گمراه کننده مردم - تمامی اینها را نیروهای دفاعی اسرائیل... علیه اهداف حماس در نوار غزه در پشت سر خود داشتند... منابع اطلاعاتی در نهادهای دفاعی اسرائیل می‌گویند که ایهودباراک وزیر دفاع دستور آمادگی به نیروهای دفاعی اسرائیل را از ۶ ماه پیش داده بود، حتا اگر اسرائیل وارد مذاکره با حماس می‌شد."

را ادامه دهد. و گرنه هیچ حزب سیاسی در قدرت در اسرائیل به‌طور جدی برای رسیدن به صلحی عادلانه با فلسطینیان پاپیش نگذاشته و بر عکس، فکر و ذکرشان مسلح کردن هر چه بیشتر اسرائیل و تجاوز به حقوق ملل دیگر منطقه و به‌ویژه فلسطینیان بوده‌است.

توجیه تجاوز از طریق "ایجاد آمادگی برای حمله به ایران" نیز، چندان صحت ندارد. زیرا جنگ با ایران، به خصوص اگر از نوع هسته‌ای باشد، نه تنها منطقه بلکه کل جهان را به‌سوی وحشتناکترین جنگ اتمی خواهد کشاند که نتایج آن به هیچ وجه به نفع صهیونیستها و امپریالیستها نخواهد بود. و اگر جنگ با ایران، جنگی غیر اتمی و ضربتی باشد، که این امر اولاً ایران را که کشوری وسیع است و با جمعیتی بیش از ۱۰ برابر جمعیت اسرائیل، نخواهد توانست به آسانی مغلوب خود سازد. ثانیاً بهانه‌ای دست رژیم جمهوری اسلامی خواهد داد تا در تهیه‌ی بمب اتمی بیشتر تلاش کند و در صورت دست یابی به آن موجودیت اسرائیل به‌کاملی در خطر خواهد افتاد. ثالثاً جنگ ضربتی را ایران بی جواب نخواهد گذاشت که معماهای دیگری را وارد مسئله خواهد نمود و گسترش جنگ را باعث خواهد شد. به علاوه، حتا انجام یک جنگ کلاسیک با ایران توسط صهیونیستها، محتاج به جلب توافق آمریکا و دیگر امپریالیستها می‌باشد.

این تجاوز را به‌خاطر اهداف اقتصادی اسرائیل در نوار ساحلی غزه دانستن نیز چندان محکم نیست، چرا که تازمانی که دویخش فلسطین و اسرائیل موجود باشند و غزه جزو فلسطین باشد، اسرائیل نمی‌تواند به تمامی دست روی منابع گاز فلسطین بگذارد. در حالی که اگر استراتژی تسخیر کامل فلسطین و یا آوردن کامل نیروهای مقاومت فلسطین به زیر نفوذ خود، توسط صهیونیستها را در نظر بگیریم، آن وقت کلیه‌ی ۴ نظر فوق را می‌توان در جریان تحقق این استراتژی به سطحی عملی رساند.

گرچه فعلاً انحصارات فراملی امپریالیستی بر جهان حکم می‌رانند، ولی مقاومت مردم جهان در برابر تجاوزات امپریالیستی و صهیونیستی روز به روز اوج می‌گیرد و تحقق این‌گونه رویاهای بیمارگونه ممکن نیست. به همین علت و تا زمانی که در اثر مبارزات مردم، کفه ترازوی توازن قوا به نفع مردم کارگر و زحمتکش جهان به هم نخورد،



که از فاشیستهای مذهبی اسرائیل دست کمی ندارند.

سکوت باراک اوباما در قبال این تجاوز وحشیانه، سکوت کشورهای امپریالیستی دیگر و پیام آبکی بان کی مون رئیس سازمان ملل دایر بر قطع فوری آتشباری متقابل، که همانند مجموعه قطعنامه‌های سازمان ملل علیه اسرائیل به درد گذاشتن لای جرز دیوار می‌خورند و صهیونیستهای حاکم بر اسرائیل تابه‌حال تره هم برای این قطعنامه‌ها خوردن کرده‌اند، همه و همه دال بر این است که امپریالیستها و صهیونیستها تحمیل بربریت بر جهانیان را مشترکا پیش می‌برند، چه در فلسطین، چه در عراق، چه در افغانستان و پاکستان و چه در آفریقا و غیره.

خرفتی تاریخی صهیونیستها، همانند خرفتی نازیها و فاشیستها حد و مرزی نمی‌شناسد. این خرفتی، روزی با تکیه به برتری نژادی در این رویای قدرت بود که می‌تواند مردم جهان را به زانو درآورده و اسیر و برده‌ی خود سازد، و روز دیگر، صهیونیستها نیز که بنا بر آیات تورات، یهودیان را انسانهای برگزیده‌ی خدا می‌دانند و به هر جایی که یهودیان چند هزار سال پیش قدم گذاشته‌اند، با نفی خون‌سردانه حقوق ساکنان کنونی‌اش، آن جا را متعلق به خود می‌دانند و در این رویای بیمارگونه چنان گرفتار شده‌اند که تا مردم مبارز فلسطین و کارگران و زحمت کشان جهان حق آنها را کف دستشان نگذارند، که چیزی جز سرنگونی آنان و ایجاد سرزمینی که در آن عرب فلسطینی و یهودی فلسطینی بتوانند در صلح و صفا با هم زندگی کنند، نیست، دست از تجاوز و جنایت برنخواهند داشت.

خاورمیانه و کلا کشورهای پیرامونی باید از لوٹ وجود و دخالت امپریالیستها و صهیونیستها پاک شود. سران صهیونیست باید در دادگاهی به مراتب عادلانه‌تر از دادگاه نورنبرگ، دادگاهی انقلابی و مردمی محاکمه و

مجازات شوند. حکم رانی بر مردم بر اساس ادعاهای دینی و مذهبی، زور و قلدری و استثمار و ستمگری باید محکوم شده و برای همیشه از پهنه‌ی جهان محو گردد.

صهیونیستهای حاکم بر اسرائیل، طی ۶ ماهی که ظاهرا آتش بس برقرار بود، بارها و بارها به بمباران و ترور مرد فلسطین در نوار غزه پرداختند. آنها نه تنها در غزه محاصره شده از خشکی و دریا، مردم را از حق داشتن غذا و وسایل ابتدائی زنده‌گی نظیر برق و آب محروم نمودند، بلکه حتا به بیماران سخت و به زنان بارداری که برای وضع حمل باید به بیمارستان فرستاده می‌شدند رحم نکردند و از ارسال دارو به نوار غزه نیز جلوگیری نمودند. این جنایات مورد اعتراض انسانهای دموکرات و آزادی خواه در خود اسرائیل نیز قرار گرفته‌است که ماهیت رژیم صهیونیستی را به عیان نشان می‌دهد.

در چنین شرایطی حق مسلم مردم فلسطین در نوار غزه است که برای دفاع از حق حیات خود به‌پا خیزد و به طور قهرآمیز و مسالمت‌آمیز دست به مبارزه و اعتراض بزند. در چنین شرایطی که نیروهای سازش‌کار الفتح به رهبری محمود عباس رئیس جمهور موقت فلسطین، در زیر چتر حمایت اسرائیل و آمریکا به انشعاب و تضعیف جنبش مقاومت مردم فلسطین پرداخته و با این عمل پلید خود نه تنها زمینه را برای تاخت و تاز صهیونیستها در فلسطین فراهم نموده‌اند، بلکه به رشد نیروهای مذهبی در این جنبش که سرسختانه‌تر در مقابل تجاوزات اسرائیل ایستاده‌اند، میدان داده‌اند.

وحدت نیروهای مقاومت فلسطین در برابر تجاوزات صهیونیستی - امپریالیستی؛ پشتیبانی مردم خاورمیانه که خود قربانی چنین تجاوزاتی هستند و حمایت کارگران و زحمت کشان جهان و کلیه‌ی نیروهای آزادی‌خواه از

مبارزات حق طلبانه‌ی نزدیک به ۸۰ سال مردم فلسطین و از همه مهمتر قرار گرفتن کمونیستها در رهبری جنبش مقاومت در فلسطین اشغالی و در اسرائیل، تنها راهی است که می‌تواند مبارزات حق طلبانه‌ی مردم فلسطین را به پیروزی رهنمون شود.

تجاوز وحشیانه ارتش اشغالگر صهیونیستی به نوار غزه را محکوم کنیم!

پیروزی با مقاومت مسلحانه و غیرمسلحانه‌ی مردم فلسطین در مقابل اشغالگران صهیونیست!

قطع فوری تجاوز، قطع فوری محاصره اقتصادی و پرداخت غرامت به مردم نوار غزه!

بیرون رفتن فوری ارتشهای متجاوز امپریالیستی از کلیه خاورمیانه!

صلح راستین در خاورمیانه در گرو به دست گرفتن قدرت توسط کارگران و زحمت کشان است!

زنده باد سوسیالیسم، رهائی بخش مردم جهان از استثمار، ستم و تبعیضهای رنگارنگ!

حزب رنجبران ایران - ۱۰ دیماه ۱۳۸۷

<http://www.ranjbaran.org/>

http://www.ranjbaran.org/01_ranjbaronline/

<http://www.ayenehrooz.de/>

<http://www.karegari.com>



.....
 زنانه... بقیه از صفحه اول

ابتدای استقرار جمهوری اسلامی، نبرد مرگ و زندگی را برای کسب حقوق‌شان، در اشکال مختلفی پیش بردند که درگام اول از مبارزه با پوشش اسلامی تحمیلی و خانه نشین کردن زنان گرفته تا مبارزه برای کسب مزد برابر در مقابل کار برابر و رد قوانین فقهی در مورد خود را درگامهای بعدی، شامل می‌شود. این امر خشم حاکمان ارتجاعی و عقب مانده راعلیه زنان تا بدان حد شعله‌ور ساخته که آنان یک‌دم از اذیت و آزار رسانی و جنایت در مورد زنان غفلت نورزیده‌اند.

حاکمیت قوانین اسلامی در عین حال به مردسالاری نیز فرصت داده‌است تا آگاهانه و یا ناآگاهانه بخش قابل ملاحظه‌ای از مردان، در اعمال ستم بر زنان و حتا استثمار آنان در خانه و کوچه و یا در محیط کار دست بازتری بیابند.

باتوجه به این‌که زنان نقش فعالی در انقلاب بهمین به عهده داشتند، رژیم قادر به حذف ساده و آسان زنان از عرصه‌ی سیاسی جامعه نشد. اما چون این رژیم در پایمال کردن حقوق زنان عمل کردی مشابه و بعضا بدتر از عمل کرد رژیم سلطنتی در عرصه‌ی اقتصادی و اجتماعی داشت، برای حفظ موجودیت و قدرت‌اش، با علم کردن قوانین مذهبی، دست به اسیر و برده سازی زنان زد، تا از این طریق و با محدود کردن نیمی از جمعیت ایران، بتواند صدای اعتراضی مردان را راحت‌تر در سینه خفه نماید.

بعد از ۳۰ سال حاکمیت رژیم اسلامی نرخ بی‌کاری زنان در ایران ۴۰٪ است (به نقل از گفتگوی آذر منصوری معاون دبیرکل حزب مشارکت با خبرنگار ایلنا ۱۲-دیماه ۱۳۸۷). تقدیم لایحه‌ای به مجلس در مورد نیمه وقت کردن کار زنان، ایجاد محدودیتها و فشار اقتصادی، یکی از بدترین نوع فشار بر زنان بوده و رشد مستقل و ابتکار عمل آنان را در برابر رفتار برده‌گونه‌ی شوهرانشان از آنها می‌گیرد. خانم منصوری در رابطه با لایحه کاهش ساعات کاری زنان شاغل در صنایع، اظهار داشت: این لایحه سرپوشی است بر نیازهای زنان!

بدین ترتیب، در صورت تصویب این لایحه، بیش از ۵۰٪ زنان بی‌کار خواهند شد. چنین وضعی نه با قوانین سرمایه‌داری درحالتی معمولی خوانائی دارد که قصدش کشاندن هرچه بیشتر نیروی کار از زنان به بازار بی رحم عرضه و تقاضا بوده و نه عملی‌است انسانی. درحالی که نقش زنان در تولید

اجتماعی برتر از نقش مردان است. البته فراموش نکنیم که در شرایط کنونی بحران اقتصادی جهانی، چه در کشورهای پیشرفته صنعتی و چه در جوامع عقب مانده‌ای نظیر ایران، ایجاد ارتش دهها و صدها میلیونی کارگران بی‌کار جهت دستیابی به نیروی کار ارزان، از جمله اهداف ارتجاعی و ضدانقلابی بورژوازی در کلیه‌ی کشورها است. در این نقشه‌ی پلید آزمندانه، زنان ضربه‌ی اصلی را دریافت می‌کنند!

در نتیجه، این ترفندهای رژیم نه دل‌سوزی به زنان، بلکه محدود کردن هرچه بیشتر آنها از نظر اقتصادی و وابسته‌تر نمودن آنها به اطاعت از اوامر شوهر و کلا مردان است که هم اکنون بسیاری از مردان با داشتن چنین امکانی، زندگی را بر زنان تلخ‌تر از تلخ نموده‌اند. بنابراین عملی است آگاهانه و سیاسی ضد زن!

اما، قوانین ایدئولوژیک - سیاسی رژیم به قدری زنگ زده و پُر از تضاد است که سرآیت الله‌های ریز و درشت آن در خمره پیشرفت تاریخ گیر کرده و قادر به درآوردن سرهای خود از سیاهی خمره قرون برده‌داری نیستند.

در رژیم جمهوری اسلامی ظاهرا زنان حق رای دادن و حق انتخاب شدن - البته نه در سیمت ریاست جمهوری - دارند. زنان به مثابه نماینده مجلس حق رای برابر با مردان را دارند. یعنی به هنگام قضاوت در مورد لوایحی که بعضا نه در مورد یک فرد، بلکه در رابطه با کل افراد جامعه می‌شوند و اهمیت‌شان به مراتب بیشتر از پرونده‌های شخصی‌است، رای‌شان برابر با مردان است. ولی در امر شهادت دهی در دادگاهها، طبق قوانین فقهی شهادت دو زن معادل شهادت یک مرد است!

لجنزار قوانین مذهبی مضمّن‌کننده و گرفتار آمدن رهبران جمهوری اسلامی در این لجنزار و دست و پا زدن‌شان در آن چنان مایوس کننده است که قادر به رهائی‌خود از آن نبوده و هر روز بیشتر در این لجن زار فرومی‌روند.

تحمیل پوشش اسلامی، انسان درجه دوم به حساب آوردن زنان، حاکمیت بلامنازع مردان نسبت به زنان در خانه، نابرابری زنان با مردان در عرصه‌ی تولید و فعالیت‌های اجتماعی، جداسازی زنان از مردان، اجرای احکام ظالمانه سنگسار زنان که هم اکنون ۱۰ زن در مسلخ آند، تجاوز به عفت و تجاوز به دختران سیاسی محکوم به اعدام، قتل عمد و توهین‌های مکرر در ملاء عام به زنان و بی احترامی به آنها توسط مشتکی

مزدور رژیم، ممانعت از تحصیل زنان در دانش‌گاهها تحت بهانه‌ی سهمیه‌بندی جنسی و گزینش بومی جنسیتی و...، هیچ کدام قادر به وادار کردن زنان به سکوت نخواهد شد. اگر زنان در سرنگونی رژیم سلطنتی خون دادند تا به آزادی برسند، اما مشتکی انسانهای عقب مانده مردسالار مذهبی در راس حاکمیت قرار گرفتند، اکنون آنها از این تاریخ خون‌بار خوب آموخته‌اند. آنها بادرس گرفتن از ۳۰ سال تجاوز به حقوق‌شان، این بار تسلیم کلاشان دیگری از قماش حاکمان جمهوری اسلامی در لافاه سکولاریسم، سلطنت گرانی و یا جمهوری دموکراتیک - اسلامی خواهی و...، نخواهند شد. آنها به مثابه نیمی از جمعیت تحقیر و شکنجه و استثمار شده‌ی قرون و اعصار، در انقلاب آتی ایران برای از جاکندن بنای استثمار و ستم طبقاتی، نقش درجه‌ی اول و رهبری کننده را هم راه با برادران مبارز و آگاه خود به عهده خواهند گرفت.

عصر مردسالاری و حکومت‌های مذهبی و غیرمذهبی مبتنی بر تمایزات طبقاتی به سرآمده است. جهان آینده متعلق به انسانهای کارگر و زحمتکش خواهد بود که برای همیشه بقایای نفرت انگیز جهان طبقاتی را به گورستان تاریخ خواهند فرستاد. زنان ایران آگاه‌تر از آنند که اشک تمساح ریختن حاکمان و "دلسوزی" آنان در نیمه وقت نمودن ساعات کاری زنان در صنایع و یا تلاش برای حفظ قانون سنگسار در لافاه‌ی جدید را بپذیرند! مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی ضد حقوق زنان - زنده باد سوسیالیسم، رهائی بخش زنان از نابرابریهای جوامع طبقاتی!



شبهه... بقیه از صفحه آخر

سرمایه داری "می نامد *۴. بسیاری از تحلیلگران چپ بر آن هستند که از دیاد سرسام آور و نجومی هزینه میلیتاریسم امپریالیسم آمریکا در ده سال گذشته، ادامه منطقی و طبیعی دوران جنگ سرد نیست. این تحلیلگران منجمله مورخ سرشناس و دانشمندی چون اریک هابسبام معتقدند که روند رشد میلیتاریسم و ماجراجوئی های نظامی و تدارک برای جنگ های ساخت آمریکا اساسا محصول و پیامد یک عده از رهبران "بی عقل" و "دیوانه های سیاسی" درون هیئت حاکمه آمریکاست که در آرزوی تفوق نظامی بر کره خاکی



تلاش می کنند * ۵ .

این نظرگاه که فعلا آمریکا را تحت نفوذ افراد " بی عقل " و " دیوانه های سیاسی " نئومحافظه کاران می بیند و نتیجتا خواهان " به سرعقل آمدن " رهبران آینده آمریکاست ، به نقش نیروهای تاریخی و ساختاری درون نظام جهانی که به طور ارگانیکی دوره جنگ سرد را به دوره بعد از پایان جنگ متصل می سازند ، کم بهای می دهد . در صورتیکه نگاهی اجمالی به تاریخ بعد از جنگ جهانی دوم ، نشان می دهد که پیشینه شکلگیری و رشد پدیده میلیتاریسم و اندیشه تفوق و " سروری نظامی " آمریکا به سال های آغازین دوره جنگ سرد می رسد .

در این نوشتار ما بعد از بررسی پیشینه رشد میلیتاریسم که امروز به بخشی از متابولیسم و تارو پود نظام سرمایه تبدیل شده است ، به چند و چون رابطه آن با دو واحد دیگر مثلث امپراطوری (صنایع و رسانه های جمعی) خواهیم پرداخت .

اقتصاد جنگی کینزیانیسم نظامی

در ژانویه ۱۹۴۴ ، یک سال واندی پیش از پایان جنگ جهانی دوم ، چارلز ویلسون ، مدیر عامل کمپانی جنرال الکتریک و معاون ریاست " دفتر تولیدات جنگی " طی یک سخنرانی به بخشی از ار تشیان گفت که منبع دولت آمریکا باید سیاست اقتصاد جنگی را در سیاست خارجی خود اتخاذ کند . بر این اساس ، ایشان پیشنهاد کرد که هر یک از کمپانی های بزرگ صنعتی در آمریکا باید یک نماینده به عنوان رابط با نهاد های جنگی آمریکا تعیین کند که با هم نقش مهم در توسعه ظرفیت صنعتی و پژوهشی در جهت تدارک جنگ ها ایفاء کنند . در واقع محتوی سخنرانی ویلسون جمع بندی نظرگاهی بود که در دوره " جنگ سرد " ویژه گی اصلی الیگارش نظامی را تشکیل می داد . شایان ذکر است که تا آن زمان بخش نظامی در خدمت بخش های دیگر اقتصاد و به ویژه در زمینه منافع اقتصادی و سیاسی آمریکا قرار داشت . ولی در آستانه پایان جنگ جهانی دوم ، رشد و گسترش اوضاع شرایط را برای افزایش قدر قدرتی بخش نظامی آماده ساخت . تجربه چهار سال شرکت فعال در جنگ جهانی دوم به هیئت حاکمه آمریکا آموخت که اقتصاد جنگی نه تنها آمریکا را از باتلاق بحران بزرگ سال های ۱۹۳۶ - ۱۹۲۹ بیرون آورد ، بلکه به آنها یاد داد که اقتصاد سرمایه داری با تزریق جوهر میلیتاریستی می تواند به دوران شکوفائی خود برسد . در نتیجه در سال های آغازین دوره جنگ سرد ، ما شاهد ظهور و عروج پدیده ای تحت نام " کینزیانیسم جنگی

" شدیم : ترویج نظرگاهی که توسعه تقاضا و حمایت از سودهای برآمده از انحصارات نظامی می توانند سرمایه داری آمریکا را به قله " سروری " و تفوق در جهان برساند ، بیک استراتژی هدفمند تبدیل گشت .

جان کینز در کتاب معروف خود " ثئوری عمومی اشتغال ، بهره و پول " که در سال ۱۹۳۶ در ببحوحه بحران بزرگ منتشر گشت ، گفت که راهکار برون رفت از رکود و کساد اقتصاد سرمایه داری این است که دولت با ازدیاد هزینه های بودجه خود یک تقاضای موثر برای تولیدات و خدمات را بین مردم (اقتصاد تقاضا گرا در مقابل اقتصاد عرضه گرا) بوجود آورد . بعد از پایان جنگ جهانی دوم ، ایدئولوگ های نظام بعد از " اخته کردن " ثئوری کینز ، فرزند " ناخلف " او را تحت عنوان " کینزیانیسم جنگی " به دنیا آوردند : دولت عوض اینکه ازدیاد هزینه های خود را در جهت گسترش تقاضای موثر در بازار از طریق افزایش مالیات اضافی بر سودهای کلان سرمایه داری اتخاذ کند ، بهتر است که هزینه نظامی خود را افزایش دهد . به نظر نگارنده تولد این " فرزند ناخلف " سرآغاز شکلگیری میلیتاریسم بی سابقه ای در تاریخ بشر است که امروز به سوخت و ساز و تار و پود نظامی جهانی سرمایه تبدیل شده است . بعد از آن ، ایدئولوگ های نظام که عموما خود را طرفداران کینز معرفی می کردند ، با اختراع " جنگ سرد " علیه دشمنان خیالی و واقعی و با توسل به جنگ و ماجراجویی های نظامی تمام روسای جمهوری آمریکا (از ترومن گرفته تا جورج بوش پسر) را آماده ساختند که کسری بودجه دولت را به نفع " شبکه نظامی - صنعتی " و الیگوپولی مثلث امپراطوری نظام توجیه سازند . در طول این مدت " خواب طلائی " کینز به تدریج به یک " کابوس وحشتناک " تبدیل شد و انباشت ناشی از میلیتاریسم به یکی از ویژگی های سرمایه انحصاری آمریکا در اواخر دهه ۱۹۵۰ تبدیل گشت * ۶ .

بین مارکسیست های جهان اولین فردی که این دگر دینی را در تحول رژیم انباشت سرمایه از طریق میلیتاریسم مورد بررسی قرار داد ، مایکل کالکی اقتصاد دادن سوسیالیست لهستان بود . او در کتاب معروف خود تحت نام " آخرین فاز در دگر دینی سرمایه داری " ، به طور مبسوطی به بررسی شکلگیری و رشد امپراطوری در دوره سرمایه انحصاری پرداخته و پایه های مثلثی آنرا چنین معرفی می کند :

۱ - امپریالیسم عموما به ازدیاد سطح اشتغال به وسیله هزینه های سنگین در حیطه تولید

سلاح و بازارهای مربوط به آن (مثل تنظیم و تامین بخش بزرگی از نیروهای نظامی و توسعه پایگاه های نظامی و استخدام کارمندان) خدمت می کند .

۲ - رسانه های جمعی تحت رهنمودها و رهبری طبقه حاکمه با تبلیغ و ترویج به نفع میلیتاریسم ، توده های وسیعی از مردم را به سوی حمایت از ساختار امپریالیسم مسلح به سلاح های مجهز جذب می کنند .

۳ - سطح بالای اشتغال و افزایش سطح زندگی در دوره جنگ ، در مقام مقایسه با دوره پیش از جنگ (به خاطر ارتقاء فرایند تولید و نیروی کار) ، توده های وسیعی را به حمایت از شبکه نظامی - صنعتی جذب می کند .

ارتباطات و رسانه های جمعی نقش کلیدی در شکلگیری و رشد در این مثلث ایفاء می کنند . رسانه های گروهی مثل روزنامه ها ، رادیوها و تلویزیون ها عمدتا در کنترل طبقه حاکمه هستند . طبق دستور این طبقه ، وظیفه و شغل رسانه های جمعی این است که افکار عمومی را در جهت حمایت از جنگ های دائمی ساخت آمریکا ، تنظیم و آماده سازند .

از اواسط دهه ۱۹۵۰ به این سو ، اجزاء سه گانه این مثلث موفق شدند که اقتصاد نظامی - جنگی را برای تثبیت و تامین نظم سیاسی و اقتصادی نظام جهانی ، مهیا سازند . مضافا همکاری ارگانیکی این سه جزء توانست تقریبا کلیه اتحادیه های کارگری را (به جز کشورهای اروپای غربی) تحت سلطه سیاست های امپریالیستی آمریکا قرار دهد . کارگران و رهبران اتحادیه های کارگری در آمریکا بنا به تعریف ارتجاعی نیستند . بلکه آنها به طور دائم (دوباره بر خلاف کارگران و رهبران اتحادیه های کارگری در اروپا) شديدا تحت تاثیر و نفوذ ایدئولوژیکی و تبلیغات رسانه های جمعی هستند که به طور موثری به آنها القاء می کنند که " امنیت ملی آمریکا و منافع اقتصادی فراملی ها " چیزی غیر از یک روح در دو کالبد نیست . این امر یکی از ویژه گی های مشخص و متمایز امپریالیسم آمریکاست * ۷ .

نظرگاه کالکی درباره شکلگیری و تکامل مثلث امپراطوری در دهه ۱۹۵۰ ، نزدیک به یک دهه بعد توسط پال بارون و پال سویزی در کتاب معروف آنان تحت نام " سرمایه انحصاری " مشروحا سیستماتیزه گشت . در این کتاب ، بارون و سویزی به طور مبسوطی شرح می دهند که حداقل پنج هدف سیاسی - اقتصادی معین امپریالیستی ، الیگارش نظامی آمریکا را به سوی میلیتاریزه ساختن اقتصاد سرمایه داری سوق می



دهند. این پنج هدف عبارتند از:

- ۱ - دفاع و حفاظت هژمونی جهانی امپراطوری سرمایه در مقابل تهدید های خارجی. این تهدید های خارجی که به شکل های گوناگون امواج خروشان انقلابی در اکناف جهان به وقوع می پیوندند، چیزی به غیر از "تهدید یک پارچه کمونیستی" نیست که بسترش شوروی است.
 - ۲ - تاسیس یک پلانترم "امن" برای فراملی های آمریکا که انحصارات اقتصادی خود را به وسیله آن در جهان گسترش دهند.
 - ۳ - تاسیس یک بخش پژوهشی و توسعه در داخل دولت که کاملا تحت کنترل و تسلط فراملی ها باشد.
 - ۴ - ایجاد جمعیت کاملا سیاست زده شده که تحت نفوذ اندیشه های اولتراناسیونالیستی هوادار جنگ های دائمی و پیوسته باشد.
 - ۵ - جذب و اخذ ظرفیت فرآیند اضافی و افزایش در صد سود از طریق هزینه های سرسام آور نظامی و جنگی.
- نتیجه عملکرد مجموعه ای از این پنج هدف (ویا عامل) تاسیس بزرگترین و فراگیرترین ماشین جنگی عظیم در "دوره صلح" در دهه های ۱۹۶۰، ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ بود، که در تاریخ بی سابقه است. برای اعضای درون طبقه حاکمه آمریکا و ایدئولوگ های نظام رابطه مکمل و "دو روی یک سکه" بودن هزینه های سرسام آور نظامی و توسعه اقتصادی که به اسم "کینزیانیسم نظامی" معروف گشت، به قدری از طرف تبلیغات شبانه روزی رسانه های گروهی مورد "مسرت و بهبه‌م‌چه‌چه" قرار گرفت که کسی را یارای حتی یک انتقاد ملایم هم نبود. ایدئولوگ های رژیم در دوره جنگ سرد پیوسته اعلام می کردند که "جنگ سرد، تقاضا را برای کالاها افزایش داده و باعث افزایش اشتغال به کار می گردد. این امر به پیشرفت های تکنولوژیکی منجر گشته و لاجرم باعث اعتلای سطح زندگی می گردد... پس لازم است که ما از روسها تشکر کنیم که به سرمایه داری در آمریکا کمک می کنند که بیش از پیش رشد یابد"
- *۸.
- رسانه های گروهی جاری در آمریکا با حمایت جدی از روند جنگ سرد به شکل های گوناگونی دائما به تبلیغ این امر پرداختند که یک "فرمول جادویی" برای "عمر بی پایان" رفاه و شکوفائی اقتصادی را کشف کرده اند: "جنگ سرد" که به گسترش هزینه های نظامی کمک می کند موتور

"شوروی نبود بلکه هدف هزینه های جنگی این بود که میلیتاریسم بقای نظام امپراطوری سرمایه انحصاری را در مقابل چالش ها و جنبش های ضد نظام تضمین و تامین سازد. رویدادهای سیاسی بعد از فروپاشی شوروی در ۱۹۹۱ تا کنون حقانیت ارزیابی دقیق این تحلیلگران را ثابت می کند. کما اینکه بعد از فروپاشی شوروی و آغاز دوره بعد از جنگ سرد ما شاهد افزایش هزینه های نظامی و جنگی آمریکا از صد میلیارد دلار در اواسط دهه ۱۹۶۰ به متجاوز از یک تریلیون دلار در آخر سال ۲۰۰۷ بوده ایم. این رقم تحقیقا در آخر سال ۲۰۰۸ اقلا به یک تریلیون و صد میلیارد دلار افزایش خواهد یافت *۹.

امروزه، هزینه های نظامی - جنگی آمریکا برای پیشبرد پروژه جهانی اش دائما در حال افزایش است. در حال حاضر این هزینه ها با هزینه های نظامی و جنگی مجموع کشورهای جهان برابر است. وقتی که متوجه می شویم که بزرگترین ده کشور نظامی جهان اکثرا متحدین و یا شرکای آمریکا هستند، بیشتر به موقعیت تفوق و برتری نظامی آمریکا در جهان پی می بریم. امروز تنها آمریکا است که می تواند در عرض چند ساعت به دورترین و گمنام ترین مناطق جهان حمله نظامی کند.

موقعیت کنونی مثلث امپراطوری سرمایه

بررسی تاریخ تکامل میلیتاریسم آمریکا بعد از پایان جنگ جهانی دوم تا کنون، نشان می دهد که گسترش تهاجمات و اعمال جنگ های ساخت آمریکا در دهه اول قرن بیست و یکم نتیجه اعمال یک "گروه دیوانه سیاسی" که به مرض مگالومی نیا (مرض خود بزرگ بینی) دچار شده اند، نیست. بدون تردید، ماجراجویی های نظامی و گسترش اشتعال جنگ های هشت سال گذشته (۲۰۰۸ - ۲۰۰۱) آمریکا را نباید بدون توجه به حاکمیت نئومحافظه کاران در کاخ سفید و ویژگی های رژیم جورج بوش مورد بررسی قرار داد. ولی آنچه که مهم تر است این واقعیت است که نومحافظه کاران در این تجاوزات و ماجراجویی ها (مخصوصا جنگ هفت ساله افغانستان، جنگ پنج ساله عراق و "جنگ بی پایان علیه تروریسم") از حمایت بخش قابل توجهی از دیگر حاکمین نظام نیز برخوردار بودند. به کلامی دیگر، این تجاوزات و جنگ ها عموما از پشتیبانی بی دریغ دو حزب حاکم

و عامل اصلی روند رفاه و عمر بی پایان شکوفائی اقتصادی است. ایدئولوگ های نظام و رسانه های جمعی در این دوره که نزدیک به چهار دهه طول کشید، به "اجماع" رسیدند که "کینزیانیسم نظامی" عامل اصلی رفاه اقتصادی است.

زمانی که دولت آیزنهاور که خودش در گسترش اندیشه و عملکرد کینزیانیسم نظامی نقش ایفاء کرده بود، در سخنرانی پایان ریاست جمهوری در ۱۷ ژانویه ۱۹۶۱ نگرانی خود را از "شبکه نظامی - صنعتی" اعلام کرد، این شبکه کاملا در متابولیسم نظام جا انداخته شده بود و اعمال و گسترش جنگ های دائمی و بی پایان و گسترش پایگاههای نظامی آمریکا در اکناف جهان به ستون اصلی در تارو پود و سوخت و ساز نظام امپریالیستی آمریکا تبدیل شده بود. از این زمان به بعد به قدری از کمپانی های کوچک و بزرگ و کارمندان عالیرتبه دولتی و غیر دولتی به بخش نظامی و شاخه های آن از هر نظر وابسته گشتند که اگر کسی می خواست کوچک ترین تغییری در جهت کاهش هزینه های نظامی بوجود آورد، بلافاصله ایزوله و حتی بی اعتبار و بی کار می گشت. شایان توجه است که رشد و گسترش شبکه نظامی - صنعتی در این دوره و بعد از آن عمدتا به خاطر گسترش و توسعه اقتصادی نبود، بلکه هدف اصلی این بود که به این وسیله عمر نظام جهانی سرمایه را با سرکوب قیام ها و جنبش های رهائی بخش در اکناف جهان (که علیه سیاست های مداخله گرانه و هژمونی طلبانه آمریکا دانما در حال اوجگیری بودند)، طولانی سازند. این نظامیگری را که در سوخت و ساز نظام قرار گرفته نه در زمان جنگ سرد و نه در دوره بعد از جنگ سرد نمی توان بدون براندازی خود نظام لغو و منحل ساخت. در واقع در تمامی این دوران، میلیتاریسم یا به طور مستقیم (با برپائی جنگ های ساخت آمریکا از جنگ کره در سال ۱۹۵۰ گرفته تا جنگ کوزوو در سال ۱۹۹۹) و یا به طور غیر مستقیم با رواج ترس و ارباب علیه مردم جهان، به ویژه در کشورهای پیرامونی به بقای ز الوار خود ادامه داده است.

مهمترین تحلیلگران چپ صاحب نظر درباره تاریخ تکامل میلیتاریسم (کالکی در دهه ۱۹۵۰، پال بارون و پال سویزی در دهه های ۶۰ و ۷۰ و هری مکداف در دهه ۱۹۸۰) متفق القول بودند که عامل اصلی هزینه جنگی و نظامی آمریکا و افزایش دائمی آن "تهدید



کنگره ، قوه قضائیه ، رسانه های جمعی جاری و شرکت های فراملی بهره مند بودند . اختلافات بین آنها عموماً روی نکاتی چون تعداد سربازان ، مقدار استفاده از زور در جنگ ، تاریخ تخلیه و خروج نیروها ، تقسیم نیروهای جنگی در صحنه های اصلی کشورهای جلو جبهه (افغانستان ، عراق و...) و کشورهای پشت جبهه (پاکستان ، سوریه و...) و غیره دور می زدند . در سال های اخیر ، مسائل و مشکلات اصلی حتی مسئله استفاده از شکنجه ، عموماً بین اعضای طبقه حاکمه یا نادیده گرفته شدند و یا بحث درباره آنها به هیچ نتیجه ای نرسید . تنها منبع اپوزیسیون در این مدت مجموعه ای از افکار عمومی جهانی و نیروهای ضد جنگ و کارزارهای صلح منجمله در خود آمریکا ، بودند که به حق نقش چشمگیری در بی اعتبارتر ساختن حاکمین نظام در سراسر جهان منجمله در خود آمریکا، ایفاء کردند . بررسی نکات فوق الذکر نشان می دهد که میلیتاریسم گسترده که بخشی از سوخت و ساز (متابولیسم) نظام را در بر می گیرد ، از حمایت جناح های درون هیئت و طبقه حاکمه آمریکا برخوردار است . این امر بدین معنی است که هیئت حاکمه نظام در بست خواهان گسترش هژمونی آمریکا بر کره خاکی است . امروز این هدف استراتژیکی، عامل سرکوب مقاومت ها و مبارزات مردم علیه هژمونی طلبی آمریکا را به یک امر ضروری از نظر طبقه حاکمه آمریکا در آورده است . جنگ عراق تلاش حاکمین در جهت اعمال کنترل ژئوپولیتیکی بر کلیه منطقه خلیج فارس - اقیانوس هند برای کسب هژمونی نفتی بر آن منطقه است . این هدف استراتژیکی از سوی هر دو کمپ درون حاکمیت (کمپ " دم و دستگاه شرقی " عمدتاً به نمایندگی حزب دموکرات و کمپ " نهادهای مالی غربی " عموماً به نمایندگی حزب جمهوریخواه) تقریباً بی چون و چرا حمایت می گردد . افزایش نجومی و سرسام آور هزینه های نظامی - جنگی نتیجه ضروری و طبیعی این هدف استراتژیکی است . ولی این هزینه ها که مکمل ماجراجویی های نظامی و گسترش جنگ های ساخت آمریکا (میلیتاریسم) است ، به تدریج آمریکا را در سرانشیب افول و نزول به عنوان یک امپراطوری قرار داده است که اشاره به چند و چون آن در اینجا حائز اهمیت است .

با اینکه آمریکا بعد از فروپاشی شوروی عملاً در راس نظام جهانی سرمایه قرار گرفته و به عنوان تنها ابرقدرت جهان ، به یک نیروی بلامنزاع نظامی تبدیل شد ولی در همان مدت

زمان شاهد افول خود به عنوان یک قدرت اقتصادی گشت * ۱۰ . دقیقاً وجود این ماهیت دوگانه در تاروپود نظام جهانی است که هیئت حاکمه آمریکا را مجبور ساخته است که به تبلیغ " قرن آمریکای نوین " در رسانه های گروهی جاری بپردازد . به کلامی دیگر طبقه حاکمه آمریکا برخلاف دوران گذشته امپریالیسم که در آنها برای حفظ سروری اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی خود متوسل به گسترش نیروهای نظامی می شد ، امروز باید کلیه منافع اقتصادی و سیاسی خود را در خدمت حفظ هژمونی نظامی خود در مناطق استراتژیکی جهان قرار دهد . در این راستا، آمریکا در سال های اخیر به طور وسیعی نیروهای نظامی خود را گسترش داده و در **حال حاضر در ۷۲ کشور پایگاه و در ۱۴۰ کشور حضور قوی و گسترده نظامی دارد** . به عبارت دیگر ، هزینه های نظامی آمریکا فقط مصروف جنگ های ساخت آمریکا و تولید سلاح های کشتار جمعی و مداخلات نظامی و کودتاها نمی گردد ، بلکه راس نظام با حضور فیزیکی در سراسر جهان خود را برای کنترل ، مداخلات براندازانه و حملات نظامی فوری و درازمدت آماده تر می سازد . باید تاکید کرد که این دگرپرسی در نقش نیروهای نظامی (که آمریکا می تواند و باید با استفاده از قدرت نظامی خود از افول و ریزش قدرتی اقتصادی و سیاسی خود جلوگیری کند) بخش بزرگی از چالشگران نظام را به این جمعبندی رسانده که میلیتاریسم نه تنها با تارو بود و ساخت و ساز نظام عجین شده، بلکه به مکمل امپریالیسم تبدیل گشته است .

امروز دو بُعد (و یا دو ضلع) نظام امپراطوری جهانی سرمایه از طریق وحدت و ادغام با ضلع و بُعد سوم (رسانه های جمعی جاری) مثلث و شبکه نظامی - صنعتی و رسانه های جمعی امپراطوری را به وجود آورده اند . این پدیده معماری بزرگی را در مقابل چالشگران و قربانیان نظام در سراسر جهان به وجود آورده است . این مثلث فلاکت بار و همیشه خونین که در او ان شکلگیری و پیدایش خود در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به خاطر وجود چالشگران متنوعی در سطح جهانی - وجود شوروی ، گسترش جنبش های وسیع کارگری در اروپا ، اشتعال جنبش های رهائی بخش در کشورهای پیرامونی جهان سوم ، حضور فعال چین توده ای و بالاخره اعتلای جنبش ضد جنگ در آمریکا - برای مدتی از صحنه سیاسی جهان عقب نشینی کرده بود ، بعد از فروپاشی شوروی و شکست و تضعیف دیگر چالشگران در دهه

نتیجه گیری ها

- ۱ - استخوان بندی کنونی سرمایه مالی - انحصاری راس نظام جهانی را شبکه مثلث " نظامی - صنعتی و رسانه جمعی جاری " تشکیل می دهد .
- ۲ - پیشینه شکلگیری و رشد این مثلث به سال های جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵ - ۱۹۳۹) و سال های آغازین (۱۹۵۳ - ۱۹۴۷) دوره " جنگ سرد " می رسد .
- ۳ - در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ ، عملکرد ها و مداخلات ویرانگر و فلاکت بار این مثلث در اکناف جهان به خاطر حضور و رشد و اعتلای چالشگران ضد نظام (اتحاد جماهیر شوروی ، جنبش های رهائی بخش در کشورهای جهان سوم ، جنبش های کارگری در اروپای غربی ، اعتلای چین توده ای و اوجگیری کارزارهای وسیع ضد جنگ ، بهویژه در آمریکا و اروپا) محدود و محلی و عمدتاً کوتاه مدت بود .
- ۴ - بعد از فروپاشی و تجزیه شوروی و " بلوک شرق " و افول و اضمحلال دیگر ستون های مقاومت و پایان دوره جنگ سرد ، مثلث امپراطوری نظام با بازگشت فعال تر دوباره با مداخلات و تجاوزات جنگی و ماجراجویی های نظامی خود (منتهی شدیدتر و جهانی تر از دوره های گذشته) برای تسلط کامل بر کره خاکی قد علم کرد .
- ۵ - در طی این دوره (۲۰۰۸ - ۱۹۹۱) ، علیرغم رکود اقتصادی نسبی ولی مزمن ، افول و ریزش اعتبار سیاسی و فرهنگی آمریکا ، پیش بینی تخریب محیط زیست در سطح جهانی ، عروج بحران های مالی ، غذائی و بالاخره آغاز قیام ها



۱۳۸۷

و مقاومت ها علیه نظام در سراسر جهان ، واشنگتن (به عنوان نماینده اولیگارش‌های هیئت حاکمه آمریکا و مدیر عامل رسانه های گروهی جاری با شیوع دروغ و تحریف واقعیات و رواج هیستری جنگ ، افکار عمومی جهانی را، با گسترش جنگ های "بی پایان" در افغانستان و عراق وادار به حمایت از سیاست های براندازانه و فلاکت بار و جنائی مثلث امپراطوری ساخت.

۶ - آن عاملی که این موفقیت را نصیب راس نظام ساخت نه سروری آن در حیطه سیاسی و اقتصادی و نه پرستیژ و اعتبار جهانی آن در گستره های فرهنگی و ایدئولوژیکی بود بلکه وجود یک ماشین پروپاگاندای عظیم رسانه ای عمومی جهانی بود که تاثیر و عملکرد آن در خدمت به میلیتاریسم و صنایع مربوط به آن در تاریخ تکامل تکنولوژیکی اطلاعات رسانی و روابط ارتباطاتی در سطح جهانی بی نظیر و بی سابقه می باشد. این تکنولوژی " محیرالعقول " مخابراتی ، اطلاعاتی و ارتباطاتی نه تنها قادر گشت که هر نوع صدا و سیمائی را از سوی طیف چپ عام (ولی ضد جنگ) در نطفه خفه کند ، بلکه بر خلاف ادوار گذشته (به طور مثال دوره جنگ ویتنام) با موفقیت چشمگیری موفق شد صداهای اعتراض آمیز حتی افراد و نهادهای محافظه کاران " رئالیست " و لیبرال های " انترناسیونالیست " را نیز در معرض سانسورهای تکنیکی و خود سانسوری های صنفی و شخصی و خانوادگی قرار دهد . وجود و حضور فعال این مثلث امپراطوری جهانی سرمایه واقعی فلاکت بار، ویرانگرو سرطان زائی است که بشریت زحمتکش و دیگر قربانیان نظام جهانی نمی توانند صرفا از طریق رفورم ، امتیازگیری و یا احیانا با ظهور پدیده " مسیح وار " اوباما بر آن فایق آیند .

بدون تردید ، نظامی که موقعیت ، پرستیژ و مشروعیت حفظ نظم و امنیت خود را با صرف و هزینه یک تریلیون دلار (یک هزار میلیارد دلار) در حیطه نظامیگری (همراه با توسعه پایگاه های نظامی - پلیسی مخوف و حضور نظامی در سراسر جهان) و ایجاد نابرابری های خانمانسوز ، رکود مزمن اقتصادی ، بحران های مالی و غذائی و بالاخره با تخریب محیط زیست جهانی کسب می کند ، بدون تردید برای دگرذیسی کیفی آماده است . این وظیفه نیروهای چپ ضد نظام است که باید با ادغام و وحدت خود ، آلترناتیو موجود نظری را به قدرت عملی و مادی در جهت چالش جدی این نظام پوسیده و رو به زوال تبدیل سازند . ن.ناظمی - دیماه

پی نویس ها و منابع

۱ - شماره های مجله "مانتلی ریویو" و مجله "نیشن" در سال های ۱۹۰۸ - ۱۹۹۱ .
۲ - جان بلامی فاستر ، " مثلث نظامی - صنعتی - رسانه های جمعی " در مجله "مانتلی ریویو" ، شماره ۵ (اکتبر ۲۰۰۸) ، صفحات ۱۸ - ۱ .
۳ - نهاد پژوهش های صلح بین المللی استکهلم ، " کتاب سال ۲۰۰۸ "
۴ - مایکل کالکی ، " آخرین فاز در دگرذیسی سرمایه داری " ، نیویورک ، ۱۹۵۳ ، صفحه ۹۶

۵ - اریک هابس بام ، " درباره امپراطوری : آمریکا ، جنگ و تفوق جهانی ، " نیویورک ، ۲۰۰۸ ، صفحات ۵۹ - ۵۷
۶ - رابرت هیل برورن ، " ساختمان جامعه اقتصادی " ، نیوجرسی ، ۱۹۸۰ ، صفحات ۱۷۵ - ۱۶۰
۷ - کالکی ، همانجا ، صفحه ۹۷
۸ - فاستر ، همانجا ،
۹ - نهاد پژوهش های صلح ... ، همانجا ، صفحات ۱۱ - ۱۰ و جیمس سیفر ، " از کینزیانسیسم نظامی به نظامیگری نئولیبرالی جهانی " ، در مجله "مانتلی ریویو" ، شماره ۲ (ژوئن ۲۰۰۷) ، صفحات ۴۸ - ۴۵
۱۰ - پال باران و پال سونزی ، " سرمایه انحصاری " ، نیویورک ، ۱۹۹۶ ، فصل " میلیتاریسم و امپریالیسم " ، صفحات ۲۱۷ - ۱۷۸ و فرد کاپلان ، " کشور و جامعه جنگی " ، نیویورک ، ۲۰۰۵



از نامه ها.. بقیه از صفحه آخر

این جنایت موضع گیری کند. البته ما بخوبی میدانیم که چنین نخواهد شد. رفقای گرامی!

در خاورمیانه تنها دو کشور سوریه و ایران قاطعانه و بدون تزلزل این جنایات وحشیانه را محکوم کردند و به اقدامات دیپلماتیک جدی برای ایجاد اجماع عمومی علیه اسرائیل اقدام کرده اند. کمونیست ها امروز به دلایل تاریخی مختلف نه تنها توانایی رهبری مبارزات مردم منطقه را ندارند بلکه بدلیل اتخاذ مواضع ضد مذهبی در ازای تحلیل طبقاتی و ضد امپریالیستی در تشخیص متحدین و دوستان مردم دچار آشفته

فکری غریبی شده اند. کمونیست ها امروز در شرایط ویژه خاورمیانه چاره ای ندارند که با حفظ استقلال ایدئولوژیک تشکیلاتی در کنار نیرو های مقاومت مثل حماس و حزب الله لبنان قرار گیرند. این موضع گیری با همه دشواری ای که در تلفیق عملی با شرایط مشخص دارد تنها خط مشی درست است. روشن است که این دشواری در اساس از موضع ضد کمونیستی این نیرو های مذهبی ناشی می شود.

بار دیگر از موضع قاطعانه و علمی شما مصرانه پشتیبانی میکنم.

فرامرز

۳۱ دسامبر ۲۰۰۸

رفیق گرامی فرامرز نامه شما را بادقت مطالعه کردیم. از این که اعلامیه حزب را پخش کرده ای از شما سپاسگزاریم. اما در ارزیابی از مواضع کمونیستها و بررسی تضادها و تعیین دوست و دشمن درازمدت و کوتاه مدت طبقه کارگر با شما اختلاف جدی داریم.

اولا "دشمن دشمن من، ضرورتا دوست من نیست". نیروهای اسلامی در ایران و در منطقه بهکرات نشان داده اند که بهخاطر ایدئولوژی اسلامی ضدماتریالیستی شان، دشمن کمونیستها بوده اند و نه کمونیستها به دلیل "ضدمذهبی" بودن شان دشمن نیروهای اسلامی!

کمونیستها درعین داشتن جهان بینی ماتریالیستی، نظرات ایده آلیستی را تحمل می کنند و تنها مخالفتشان با دین، دخالت آن در امور دولت است. اما نیروهای بنیادگرای اسلامی - اعم از حاکم و یا دراپوزیسیون نه تنها تشکیل دولت سکولار و لائیک را قبول ندارند، بلکه دشمن غدار کمونیستها هستند که "کافر" بوده و قتل شان واجب است!! کما این که در ایران قتل عام کمونیستها توسط رژیم ددمنش جمهوری اسلامی واضح تر از آن است که احتیاج به استدلال داشته باشد. این رژیم حتا کارگرانی که برای تشکیل سندیکای مستقل از دولت مبارزه می کند، به شدیدترین وجهی سرکوب می کند، زنان را به بردهگی مردسالاری کشانده و اعدام کودکان و سنگسار و غیره، نشانی است از درجه بی اعتقادی سردمداران رژیم حتا به ابتدائی ترین اصول دموکراسی! آنها از نظرذهنی کمونیستها را خطرناکتر از نیروهای امپریالیستی می پندارند. چون که امپریالیستها عمدتا مسیحی و



خداپرست می‌باشند و از نظر نظام اقتصادی هر دو مدافع حفظ مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله و استثمارکارمزدی هستند و تضادهای شان نه مبداء، بلکه منافع سیاسی است.

ثانیا ضعف کمونیستها - به فرض این که این ادعای شما از نظر مادی درست ارزیابی شده‌باشد، چون که کمونیستها ضعیف نیستند اما متفرق‌اند - به معنای قرار گرفتن آنها "در کنار" ضد کمونیستهای سرسخت نیست چه در ایران که اسلامیان در قدرت هستند و چه در خاورمیانه. در مبارزات طبقاتی هر طبقه‌ی انقلابی هم در سطح استراتژیکی و هم در سطح تاکتیکی موظف است، در عرصه‌ی مبارزه سیاسی ضمن تکیه به نیروی خود، دوستان و دشمنان خود و نیروهای بینابینی را دقیقاً بشناسد. در غیر این صورت خسارات زیادی را متحمل خواهد شد. کمالین‌که خط اپورتونیستی حزب رنجبران برای مدت زمان کوتاهی در دفاع از جمهوری اسلامی، تحت عنوان خطر دوا بر قدرت، که ارزیابی نا دقیق و غلو آمیزی بود، باعث شد که حزب رنجبران نتواند پیوند مستحکمی را با توده‌های کارگر و زحمت کش و پیشروان آنها به وجود آورد. با وجود این، رژیم جمهوری اسلامی در هماهنگی با حزب توده و سازمان فدائیان اکثریت، پیوسته در فعالیت حزب رنجبران اخلاص به وجود آورده و از آن جلوگیری کرد. از جمله این که تعدادی از رفقای حزبی ما در جریان کار توده‌ای و بعداً در جریان پی‌گرفته‌های پلیسی، توسط اپورتونیستهای تسلیم طلب فوق‌الذکر به پلیس لو داده شدند و به زندان افتاده و جان باختند. طی یک سال اول حیات حزب (از دیماه ۱۳۵۸ - تا بهمن ۱۳۵۹) مراکز حزب مصادره شدند و به محض این که در زمستان ۱۳۵۹، حزب علیه انحصار طلبان حاکم موضع گرفت، رژیم دست به قلع و قمع آن زد و دستگیریهای وسیع و شکنجه و اعدام اعضا و کادرها و رهبری حزب، آغاز گردید. پس در هر حدی که دنیوی طبقاتی مختلف بخواهند "در کنار هم باشند"، مرز این در کنار هم بودن باید کاملاً و صریحاً مشخص گردد. احترام به حقوق کمونیستها و طبقه کارگر و زحمت‌کشان و به رسمیت شناختن فعالیت‌های آنان، جزو ابتدائی ترین موضع و حرکت برای رسیدن به توافق و "کنار هم بودن" با هر قشر و طبقه یا نیروی سیاسی است. جمهوری اسلامی مدت بسیار کوتاهی پس از انقلاب ۵۷، وقتی که موقعیت خود را مستحکم یافت، حمله به نیروهای مدافع طبقه کارگر و آزادیهای دموکراتیک را

در ابعادی وسیع آغاز کرد و سپس حتا به واداده‌گان حزب توده و اکثریت فدائی هم رحم نکرد. "آزموده را آزمودن خطاست!" مگر آن که خلافش ثابت شود که تا به حال نشده است!

ثالثا مگر مارکس و انگلس دوفتر نبودند که جنگ علیه نظام سرمایه‌داری را آشکارا اعلام کردند؟ داشتن یا نداشتن نیرو تعیین کننده در اتخاذ موضع و ترتیب دادن دوستیها و توافقات نباید باشد. برعکس در اتخاذ هر سیاسی، در درجه‌ی اول باید موضع و منافع پرولتاریا را در آن وضعیت مشخص، در مد نظر گرفت و تبدیل به گوشت دم توپ نیروهای مرتجع نشد. آیا تجربه حزب توده ایران و حزب رویزیونیست عراق که اولی در کنار جمهوری اسلامی و دومی در کنار ارتش امپریالیستی آمریکا قرار گرفت و بالاخره حرکت اخیر حزب رویزیونیست یونان که در کنار دولت ارتجاعی کارامانلیس قرار گرفته و به مخالفت با جنبش وسیع توده‌ای ضد حاکمیت یونان برخاسته است، جلو چشمان نیست؟

شما لحظه‌ای فکر کنید که حماس در صورت پیروزی و حتا ایجاد فلسطینی مستقل از اسرائیل، ممکن است نه تنها ماتریالیستها و از جمله کمونیستها را قلع و قمع کند، تاحکومت اسلامی خودش را مستقر سازد، بلکه مناسبات سرمایه‌داری را در آن جا رشد خواهد داد و آن وقت خواسته یا ناخواسته به دنبال چه امپریالیستها تبدیل خواهد شد. همان طور که بسیاری از کشورهای جهان سوم پس از رهایی از استعمار کهن به دام استعمار نوین افتادند. زیرا رهبری این مبارزات مرز بندی با مالکیت خصوصی و استثمار کارمزدی نداشته و ندارند.

پس نه از نظر تاکتیکی و نه از نظر استراتژیکی نیروهای اسلامی نمونه‌ای نشان نداده‌اند که بتوان آن را معیاری قرارداد برای قرار گرفتن کمونیستها در کنار نیروهای اسلامی! حتا در لبنان هم مناسبات حزب کمونیست با حزب الله باید با دقت بررسی شده و دید که آیا "حزب الله" به حقوق کمونیستها احترام می‌گذارد یا نه؟ به علاوه باید مواضع آن حزب دقیقاً بررسی شود که آیا از قماش در کنار قرار گرفتن نوع حزب توده‌ای با جمهوری اسلامی است یا نه؟

مگر نه این است که در نزدیک به ۸۹ سال پیش، میرزا کوچک خان جنگلی که هنوز توان چندان داشت و قبلاً در انقلاب مشروطیت هم تودهنی سختی به نیروهای مذهبی بنیادگرا زده شده بود، اتحاد خود را با

کمونیستها به شرط امتناع آنها از تبلیغات کمونیستی دانست و با عدم پذیرش این خواست به غایت ضد دموکراتیک توسط کمونیستها، از جبهه متحد با کمونیستها کنار رفت، رو به جنگ نهاد و در این ماجرا حیدر عمو اعلی از رهبران حزب کمونیست ایران و همراهانش که برای مذاکره به جنگل رفته بودند، کشته شدند. جمهوری اسلامی نیز چنین است. اگر امروز آمریکا دست از "رژیم چنج" در ایران بردارد و حاکمیت جمهوری اسلامی را به رسمیت بشناسد، دولت ایران با تمام وجود، مناسباتش را با آن گسترش خواهد داد و مخالفت کنونی دولت ایران با آمریکا تنها این مسئله است. مگر نه این است که در جریان حمله آمریکا به افغانستان و عراق، دولت ایران دست به همکاری با نیروهای اشغالگر امپریالیستی زد. در حالی که کمونیستها مخالف تجاوز امپریالیستها بودند؟

رابعا محکوم کردن تجاوز اسرائیل به منطقه غزه توسط حزب ما به معنای دفاع از آزادی و حق تعیین سرنوشت خلق فلسطین است که قربانی یک ارتش فاشیستی - صهیونیستی تا دندان مسلح شده است که نه از تاریخ بلاهائی که بر سر خودش آمده و قلع و قمع یهودیان توسط نازیها آموخته و نه به نظرات و تصمیمات سازمان ملل وقعی می‌گذارد و بالاخره نه گوشش به اعتراضات کنونی مردم جهان بده کار است!

یهودیان صهیونیست از چهار گوشه‌ی جهان و به ویژه اروپا، تحت حمایت انگلستان استعمارگر، به فلسطین رفتند و عملیات فاشیستی‌شان در کشتن و بیرون راندن فلسطینیان با نقشه‌ی قبلی جهت ایجاد دولت مذهبی و از ابتدای فاشیستی، به بهانه‌ی این که اجدادشان در آن جا زنده‌گی می‌کردند، را شروع نمودند. به طوری که خود فلسطینیان که ساکنان هزاران ساله در آن سرزمینند، حق زیستن در آن نداشته و هر چه زمان می‌گذرد سرزمین فلسطینیان با تکیه به زور و پشتیبانی امپریالیستها و در اس آنها امپریالیسم آمریکا مصادره می‌شود که دیوار تنگینی که هم اکنون ساخته می‌شود، گواه روشنی است از تجاوزات افسار گسیخته‌ی دولت صهیونیستی اسرائیل به سرزمین و حقوق فلسطینیان!

نکته دیگر این که حماس عملاً به نماینده و نمود مقاومت مردم فلسطین در شرایط کنونی تبدیل شده است. سازش و همکاری جریانات ملی و "چپ" فلسطین با کشورهای وابسته عربی و اسرائیل و دست کشیدن از



مبارزه توده ای و آویزان شدن به اهرم های سیاسی از بالا به جای تکیه بر زحمت‌کشان فلسطین زمینه را برای رشد بنیاد گرایان که بدون شک در حال حاضر به مقاومت قاطعانه در برابر اسرائیل دست می زنند ، فراهم ساخته است که با ایجاد پیوندی فشرده با مردم در انتخاباتی که توسط غرب به رسمیت شناخته شد، به قدرت رسیدند.

سازش و فساد الفتح و رفورمیسم چپ خرده بورژوازی فلسطین را نباید به حساب حماس نوشت.

در عین حال، مقاومت حماس و دیگر نیروهای اسلامی و غیراسلامی در برابر تجاوز اسرائیل ضرورتاً و در همه‌ی حالات حقانیتی برای قرار گرفتن کمونیستها در کنار آنان ایجاد نمی کند.

کمونیستها چه در فلسطین، چه در لبنان، چه در عراق و چه در افغانستان و غیره در مبارزه با ارتشهای اشغال‌گر باید نیروی مستقل خود را به وجود آورند. آنها همچنین باید در هر برهه‌ای از زمان دشمنان عمده و غیر عمده خود را دقیقاً شناسائی کنند و در صورت تجاوز نظامی خارجی، چنانچه نیروهای دیگری در این کشورها مخالف تجاوز خارجی باشند، اعم از اسلامی و غیره، و حقوق کمونیستها را محترم شمرده و به آنها حمله نکنند، کمونیستها نیز باید به‌طور موقت، مشروط و تاکتیکی و به خاطر جنگ با دشمن عمده خارجی، از حمله به این نیروها دست بردارند. اما در صورتی که کمونیستها مورد حمله‌ی این نیروهای مخالف اشغال‌گران واقع شوند، دفاع مشروع از خود حق مسلم آنهاست. با وجود این و تازمانی که ارتشهای اشغال‌گر منهدم نشده و از کشور بیرون رانده نشوند، آنها کماکان دشمن عمده باقی خواهند ماند.

در ایران، بسیاری از نیروهای "چپ" که به تاریخ صدساله‌ی اخیر جنبش کمونیستی جهان بی تفاوت مانده و حتا به دشمنی با آن می‌پردازند، آموزشهای کمونیسم علمی را در بررسی تضادها یا درک نمی‌کنند و یا به دلیل موضع خرده‌بورژوازیانه و یک جانبه، آنها را رد کرده و در نتیجه دولت اسرائیل و حماس را هم وزن قلمداد می‌کنند و با یک چوب می‌رانند! و نقش امپریالیسم در منطقه را به همان اندازه خطرناک تصویر می‌کنند که نقش بورژوازی ایران! در حالی که بورژوازی ایران ، بدون حمایت مستقیم و غیرمستقیم امپریالیستها قادر به ماندن در حاکمیت برای طولانی مدت نیست و مردم از انواع گروههای بورژوائی در بیش از نیم

قرن اخیر هنری ندیده است!

به طور مشخص، وظیفه‌ی کمونیستها در نوار غزه در شرایط کنونی که با تجاوز بربرم‌نشانه‌ی صهیونیستی روبه‌رو هستند، نه تمرکز نیرو برای جنگ با حماس و افشای آن، بلکه تمرکز نیرو برای مقابله با تجاوزگران صهیونیست است. هم‌سنگ قرارداد حماس و اسرائیل توسط کمونیستهای فلسطینی و غیر فلسطینی اشتباه فاحشی است که نهایتاً به سود صهیونیستهای اشغال‌گر تمام می‌شود.

بدین ترتیب، هرگونه کرنش در برابر نیروهای اسلامی جز تسلیم طلبی نتیجه‌ای نخواهد داد. مشخصاً در ایران نیز تازمانی که نیروهای خارجی به ایران حمله نکرده باشند، رژیم جمهوری اسلامی به مثابه یکی از دشمنان اساسی طبقه کارگر و توده‌های زحمت کش، دشمن عمده آنها نیز باقی خواهد ماند. دفاع دولت ایران از حماس در شرایط فعلی نیز، نه با نیت آزادی مردم فلسطین از دست اشغال‌گران و ایجاد جامعه‌ای آزاد، دموکراتیک و بدون استثمار انسان از انسان، بلکه حفظ و گسترش نفوذ خود در خاورمیانه است و از آن بدتر خدمت به قرار گرفتن دین در اسارت دولتهای اسلامی است!



ملاحظات... بقیه از صفحه آخر

حمایت از مبارزاتی باشد که خواهان توسعه اجتماعی (عدالت اجتماعی) است. این نکته به این معنی است که آن جنبش از سیاست هائی در حیطة رشد و توسعه اقتصادی حمایت کند که دارای اهداف عدالت اجتماعی باشند: مثل حق اشتغال به کار ، ازدیاد درآمد کارگر، معرفی و پیاده کردن خدمات موثر عمومی برای همه در حیطة های آموزش و پرورش ، طب و بهداشت، مسکن و وسایل حمل و نقل . البته کسب اهداف معین توسعه اجتماعی، بدون خودمختاری ملی (حاکمیت استقرار ملی و استقلال از محور نظام جهانی سرمایه) از سوی دیگر، میسر و قابل وصول نیست .

۲ - اگر معتقد به این اصل باشیم که اتونومی و حاکمیت ملی پایگاهی است که در درون آن پروسه های تاریخی عصر جدید - سکولاریسم (عرفیگری) ، دموکراسی پیگیر (مردم سالاری متمدن) و توسعه اقتصادی (عدالت اجتماعی) - می توانند شکل گرفته و به رشد خود ادامه دهند ، در آن صورت به جبرئت

می توان ادعا کرد که اکثریت عظیمی از فوروم ها و سازمان هائی که امروز در درون " فوروم اجتماعی جهان " و " فوروم جهان سوم " و " فوروم صلح جهانی " تجمع کرده اند ، به کمپ جنبش های پیشرو و مترقی تعلق دارند . یعنی جنبشهای اجتماعی که بر علیه بازار نئولیبرالیسم (هارترین شکل و ایدئولوژی سرمایه داری) موضع می گیرند و از منافع دفاع می کنند که از سوی نئولیبرالیسم به خطر افتاده اند (مثل منافع احزاب و سازمان های سیاسی چپ ، اتحادیه ها و سندیکاهای کارگری ، جنبشهای زنان ، مهاجران ، دانش‌جویان و محیط زیست که ضد نظام هستند) . نکته مهم در این مرحله این است که چالشگران ضد نظام چگونه می توانند یک نهاد بزرگ جهانی را از طریق الحاق این جنبشها به وجود آورده و به وسیله آن نظام سرمایه داری را به یک چالش جدی بطلبند ؟

۳ - برای اینکه یک ساختار و یا نهاد جهانی همگون و یک دست از طرفداران سه بعدی ضد نظام (ادغام لاینفک عدالت اجتماعی ، ازدیاد بُعد پروسه دموکراتیزاسیون و پذیرش و احترام به اتونومی و حاکمیت ملی) به وجود آورد ، باید تلاش کرد که هر یک از این جنبش های مترقی و پیشرو، در چهارچوب کشوری خود، از نظر سازمانی تکامل یافته و در نهایت به یک حزب قوی و سرتاسری در آن کشور تبدیل گردند . البته این تلاش یعنی ادغام و الحاق تشکل ها و نهادهای متنوعی که امروز به طور جدی و پیگیرانه علیه نئولیبرالیسم سرمایه داری به‌غایت جهانی شده از یک سو و دولت های کمپرادور و مستبد کشورهای پیرامونی از سوی دیگر به مبارزه برخاسته اند ، یک امر آسان و ساده نیست و باید اذعان کرد که چالشگران نظام وظیفه سنگینی به‌دوش خود دارند که چالشگران دوران سه انترناسیونال (۱۸۶۴ - ۱۹۴۳) و عصر " جنگ سرد " (۱۹۴۷ - ۱۹۹۱) نداشتند . در این‌جا به ابهامات و پیچیدگی های مربوط به این تلاش که در بین بعضی از چالشگران به اسم معمای کلیدی " ادغام و الحاق تنوع ها " موسوم است ، می پردازیم .

۴ - جنبشها، منجمله‌ی آنهاست که مترقی و پیشرو هستند ، می خواهند استقلال خود را حفظ کنند . این خواست به‌طور آشکار نه تنها حق هر یک از این جنبش هاست، بلکه یک امر مثبت هم است. زیرا که استقلال دقیقاً ریشه اصلی موثر بودن آنهاست . ولی این نکته اساسی نباید از تلاش احزاب چپی که خواهان ادغام ابعاد سه گانه درون جنبش در جهت به



مثبت و انسان مدارانه بعضی از علمای فعال مذهبی - بابتی های ازلی و نویسندگان " رویای صادفانه " و بعدها میرزا علی فقه الاسلام شیخی نویسنده " مشروطه یا مشروعه " - در انقلاب مشروطیت ایران غافل و بی خبر بمانند . همچنین در اوضاع فعلی چالشگران ضد نظام (ضد بازار نئولیبرالیسم سرمایه و ضد امپریالیست) باید در مورد همکاری با نیروهای طرفدار " الهیات رهائی بخش " که در کشورهای آمریکای لاتین نقش قابل توجهی در عقب نشینی نیروها و دولت های راستگرا دارند ، تفحص و بحث کنند . آیا در حال حاضر می توان از امکان شکلگیری و رشد یک " چپ اسلامی " در کشورهای خاورمیانه و آسیای جنوبی صحبت کرد ؟ از امکان وقوع این امر در آینده می توان صحبت کرد ، ولی امکان رشد آن در حال حاضر اصلا وجود ندارد. نطفه " خادپرستان سوسیالیست " در ایران و " فقه التحریر " در سوئدان در دهه های ۱۹۶۰ - ۱۹۸۰ با تهاجم بیرحمانه رژیم های کمپرادور حاکم و با عنایت بنیادگرایان اخوان المسلمین و فدائیان اسلام خفه گشتند .

۹ - در واقع آنچه که امروز جهان اسلام عرضه می کند، شیوع انواع و اقسام امت گرایی و دین محوری است که علل رشد و گسترش آنها را باید در تاریخ تکامل نظام جهانی سرمایه در فاز تشدید گلوبالیزاسیون جست و جو کرد . به عبارت دیگر یک رابطه تاریخی ارگانیک بین بنیادگرایی رایج در خاورمیانه و آسیای جنوبی (افغانستان ، پاکستان و بنگلادش) و سیاست های حاکم بر نظام جهانی سرمایه وجود دارد که از ویژگی های اجتناب ناپذیر مناسبات تاریخی توسعه یافتگی کشورهای مرکز با توسعه نیافتگی کشورهای پیرامونی در سال های بعد از جنگ جهانی دوم و به ویژه در عصر بعد از پایان جنگ، می باشد . در خلاء سیاسی که بعد از سرکوب و حذف جنبشهای ملی و کارگری در این کشورها به وجود آمد، به امت گرایی فرصت داد که رشد و توسعه یابد .

ملاحظات فوق الذکر در مورد امت گرایان اسلامی در خاورمیانه در مورد هندوستان هم صدق می کند . نیروهای راست طرفدار بازار نئولیبرالیسم و پیرو گلوبالیزاسیون در هندوستان به نحو روشن و زیادی با استفاده از جنبشهای بنیادگرایانه هندوتوا و لامانیست ها، توانستند در تضعیف حزب کنگره هندوستان نقش ایفاء کنند . جلورانندن دالائی لاما توسط نومحافظه کاران حاکم در رژیم بوش علیه نیروهای سکولار حزب کنگره از یک سو و علیه چین از سوی دیگر بخش بزرگی از بدنه این استراتژی را تشکیل می

با سکت های متنوع دینی و مذهبی بهترین نمونه ها و مدل های عظیم جنبشهای اجتماعی عقب گرا و ارتجاعی هستند . این جنبش ها نه تنها مشکلی در مقابل نظام محسوب نمی شدند بلکه به مثابه حامیان سیاست های نظام - امپریالیسم ، تقدس مالکیت خصوصی بر منابع طبیعی و وسایل تولیدی ، امواج روندهای خصوصی سازی ، ضد مقرراتی و... عمل می کنند . تازه این جنبشها نه تنها خود را حامیان نظام سرمایه معرفی نمی کنند بلکه خود را مخالفین مداخلات دولت ها در امور شخصی و خصوصی مردم اعلام کرده و بدین وسیله خود را در بین اقشار مختلف مردم ضد نظام هم معرفی می کنند .

۷ - تراژدی واقعی زمانی به وقوع می پیوندد که توده های مردم که توسط سرمایه داری واقعا موجود مورد استثمار و تهاجم قرار گرفته اند ، مجذوب اندیشه های بنیادگرایانه دینی و مذهبی می گردند . انواع و اقسام بنیادگرایی های دینی و مذهبی (مثل امت پرستی و لایت فقیه ، هندوتوا و هندویسم ، ایونجلیکا های راست مسیحی ، لامانیست های دین بودائی ، صهیونیسم و...) که جملگی از اندیشه های دین محوری ، امت پرستی و مذهب مداری نشأت گرفته و از عوارض حرکت سریع و بی مهار سرمایه در جهان (گلوبالیزاسیون) در فاز کنونی سرمایه داری واقعا موجود می باشند ، نمونه های زنده و فعال جنبشهای اجتماعی عقب گرا و ارتجاعی هستند که امروزه در مقابل جنبشهای اجتماعی پیشرو و مترقی صف آرائی کرده اند . علیرغم تنوع و تکثری که این جنبشها تحت نام های مختلف در سراسر جهان از خود بروز می دهند ، به نخبگان ، ایدئولوگ ها و حاکمان کشورهای پیشرفته مرکز فرصت می دهند که طی مانورهای سیاسی و با همیاری رسانه های جمعی گوش به فرمان، آنها را محیلانه به دو کمپ " تروریست ها " و " نیروهای معتدل " تقسیم کنند . این جنبش های اجتماعی علیرغم تنوع و تکثرشان (از امت گرایان در جمهوری اسلامی ایران گرفته تا ایونجلیکا های راست مسیحی در آمریکا) همگی دارای اصول و شیوه های مشترکی هستند که نگارنده آنها را در شماره های پیشین این نشریه در مقالات متعددی مورد بررسی و تحلیل قرار داده است .

۸ - در بررسی و تحلیل خود از این جنبشهای ارتجاعی و عقب گرا باید جوانب احتیاط سیاسی در مبارزه بی امان علیه نظام جهانی را پیوسته رعایت کنیم . به طور مثال چالشگران ضد نظام جهانی و ضد جمهوری اسلامی سرمایه ، نباید از نقش و موقعیت

مبارزه طلبیدن جدی نظام جهانی است ، جلوگیری کند . با این که نگارنده تضادی بین این دو موضع (گسترش فوروم ها از جنبشهای مترقی و پیشرو از یک سو و تلاش تشکل ها و فعالین چپ مارکسیستی در جهت ایجاد یک حزب فراگیر و سرتاسری منسجم از سوی دیگر) نمی بینم ولی چشم انداز احیای سازمان های حزبی، بعضی از فعالان درون فوروم اجتماعی جهان را به وحشت و هراس می اندازد . ترس آنها از این است که خواست تحزب (و تبدیل آن به نیروی مادی) " ناقوس مرگ " فوروم ها را به صدا در خواهد آورد . برخلاف این فعالان ، من معتمد که شکل گیری احزاب منسجم و فراگیر به اقتدار و تکامل بیشتر فوروم های متعلق به جنبشهای اجتماعی و سیاسی خواهد انجامید . علاوه بر آن ، احیا و رشد و حضور احزاب یک پارچه و یکدست، بهترین وسیله برای جلوگیری از ریزش و افول فوروم هائی است که ممکن است در آینده با خطر رشد گرایشات و تمایلات مبنی بر اندیشه های فرهنگ پرستی ، خاک پرستی و سیاست زدائی در درون خود روبهرو گردند .

۵ - به هررو، در جریان ایجاد جنبشهای پیشرو و مترقی باید پیوسته به ابزارها ، گفتمان ها و گستره های مبارزاتی که دشمن انتخاب می کند ، توجه جدی داشته باشیم . دراصل ، دشمن مشترک (فراملی های انحصاری در سیستم نئولیبرالیسم) هیچ وقت گستره ای را که در آن مبارزات عینی طبقات کارگر و زحمتکش با طبقات حاکم فرادست به وقوع می پیوندند ، انتخاب نمی کند و در عوض، آن گستره ها و میدان های دیگر (مثل گستره های دینی و مذهبی ، فرهنگی و...) را برای رودرروئی و تلاقی برمیگزیند . این بدیل های استراتژیکی که عموماً در "فکرانبارهای" متعلق به و اشننگون و بروکسل طرح و تعبیری گردند، زیرکانه تلاش می کنند که فعالان جنبشهای پیشرو و مترقی را به منظور " اخته کردن "، به درون آن حیطه ها و گستره ها برای تبادل نظر و گفتگو بکشند . در این گستره هاست که جنبشهای عقب گرا و ارتجاعی شکل گرفته و یا گسترش پیدا می کنند .

۶ - جنبشهای عقب گرا و ارتجاعی که برای پیشبرد بدیل استراتژیکی فراملی های انحصاری در اکناف جهان به وجود آمده اند ، آن جنبشهایی هستند که بکلی از درگیری و تلاقی در حیطه های طبقاتی و اجتماعی پرهیز می کنند . در شکم و مرکز نظام امپراطوری سرمایه ، جنبش های اجتماعی " حقوق بشر " ، دموکراسی ، مبارزه علیه مواد مخدر ، مبارزه علیه تروریسم و.. همراه



که توسط آن کلیت عصر مدرن هویت پیدا می کند ، تصادم بین کار (انسان های دربند ، ستم دیده و استثمار شده) و سرمایه (اسارتگر و استثمارگر) است . این نکته به هیچ وجه به این معنی نیست که هر تصادمی که در گستره های سیاسی و اجتماعی بوقوع می پیوندد را در تحلیل های خود به سطح این تصادم اصلی تقلیل دهیم . باید تاکید کرد که امروز بیش از هر زمانی در گذشته پانصد ساله عمر سرمایه داری تضاد بین سرمایه و کار در سطح امپریالیسم جهانی در شکل تضاد بین کشورهای پیرامونی در بند و کشورهای مسلط مرکز رشد یافته عمل می کند و این درک و انگاشت به این معنی نیست که کشورهای مرکز و پیرامونی از بلوک های همگون ، همسان و یگانه تشکیل یافته اند . دقیقاً ، همان تضاد اصلی در درون هر دو از این بلوک ها منتهی به شیوه های متفاوت وجود دارند . وظیفه آن چالشگرانی که به دیدگاه ماتریالیسم تاریخی مسلح اند دقیقاً ارائه تحلیل های مناسب و امتحان شده از چگونگی فعل و انفعالات این تضاد ها در راه بازگشائی و توسعه چشم انداز سوسیالیستی در داخل این جنبشهای پیشرو و مترقی است .

۱۳ - تضادهائی را که نیروهای راست حاکم در نظام جهانی برای پیشبرد پروژه جهانی خود ترویج می دهند ، علیرغم موقعیت متوقف خود در گفتمان های کنونی از نظر تاریخی تضاد های کاذب هستند . در اینجا نیم نگاهی به سه نمونه از این تضاد ها که در بین بخشی از روشن فکران در اکناف جهان مورد تائید قرار گرفته و در گفتمان های آنان از منزلت والائی برخوردار هستند ، می اندازیم .

۱- اولی دانستن " تضاد تمدن ها " : این انگاشت که توسط رسانه های گروهی جاری تبلیغ و تقویت می گردد ، در واقع یک استراتژی سیاسی است که به طور منظم توسط امپریالیسم سه سره گسترش یافته و از نظر واژه ها و مفاهیم ایدئولوژیکی توسط ایدئولوگ های طبقه حاکمه آمریکا فرموله گشته است . گفتمان تضاد تمدن ها بر آن است که دوران مبارزات رهائی بخش ملی و طبقاتی با فروپاشی شوروی و " بلوک شرق " فرود و اضمحلال جنبشهای رهائی بخش ملی ، شکست جنبشهای کارگری در اروپا و تبدیل چین به یک کشور سرمایه داری به پایان عمر خود رسیده اند . آنچه که جانشین این تلاقی ها گذشته ، تلاقی تمدن ها (رویارویی های گاه خونین بین " تمدن " های اسلامی ، بودائی ، هندی و... و " تمدن " غرب توسعه یافته) است که بشریت فقط با رهبری انسان گلوبال سرمایه و قبول بی قید و شرط قوانین

در کشورهای پیرامونی (جنوب) و اروپای شرقی " جدید " است . " ناسیونالیسم " آنها فقط در دشمنی با همسایگانیشان به نمایش گذاشته شده و نتیجتاً جنبشهای آنان نیز مثل جنبشهای بنیادگرا ، در خدمت استراتژی امپریالیستی (تضعیف دولت - ملت ها با افزایش پولاریزاسیون افقی بین ملیت های درون آنها) قرار می گیرند . " ادعای " رهبران جنبشهای اجتماعی اولتراناسیونالیستی مبنی بر اینکه رژیم های حاکم در آن کشورها اصل حق تعیین سرنوشت ملی را زیر پا گذاشته اند (باید پذیرفت که این اتهام عموماً در مورد اکثر آن کشورها صدق می کند) صرفاً نمی تواند این جنبشها را مترقی و پیشرو سازد . دولت نژادی ضد دموکراتیک حاکم در این جنبشها که موفق شده اند در بعضی از کشورهای پیرامونی آفریقا و آسیا و همچنین در بعضی از کشورهای اروپای شرقی توده های مردم را با ترویج و تبلیغ اندیشه های پان ایستی ، خاک پرستی و شووینیستی زبانی و غیره بسیج سازند ، در تحلیل نهائی به گذرگاه و مجراهائی تبدیل می شوند که به تسلط بیشتر هژمونی امپریالیستی آمریکا در آن مناطق کمک می کنند .

۱۱ - جنبشهای اجتماعی به ندرت چند بُعدی هستند . در گستره هائی که آنها عمل می کنند به خاطر ملاحظات اساسنامه ای دارای چشم انداز محدود و معین هستند . بر خلاف احزاب و سازمان های سیاسی ، جنبشهای اجتماعی میدان های فعالیت خود را به فعل و انفعالات یک صف (مثل اتحادیه ها و یا سندیکا های کارگری) و یا در حول و حوش یک موضوع و مسئله (مثل جنبش زنان ، جنبش ضد جنگ ، ضد تخریب محیط زیست و...) محدود می سازند . چند بُعدی نبودن جنبشهای اجتماعی مترقی و پیشرو به خودی خود نمی تواند یک امر منفی تلقی گردد . ولی این امر می تواند سئوالاتی را درباره آینده این جنبشها در ذهن فعالان بی غرض ایجاد کند . به طور مثال ، آیا امکان ایجاد برابری بین مردان و زنان بدون پیشروی ماورای پروسه های بازتولید رژیم سرمایه امکان دارد ؟ یا آیا منطق حرکت سرمایه (انباشت) در دراز مدت به نابودی پروژه های ایجاد محیط زیست بهتر منجر نمی گردد ؟

۱۲ - یک معیار دیگری نیز که به روشنی جنبشهای اجتماعی در جهان کنونی را به دو اردوی پیشرو و مترقی (چپ) و ارتجاعی و عقب گرا (راست) طبقه بندی می کند ، درک و انگاشت فعالین درون این جنبشها از اصل تصادمهای واقعی و کاذب در صحنه بین المللی است . بدون تردید ، تضادم اصلی

دهد . مثل اکثر کشورهای مسلمان نشین خاورمیانه ، در هندوستان نیز راست طرفدار کاخ سفید توانست از طریق بهره گیری از هندوتوا ، لامانیست ها و دیگر بنیادگرایان مذهبی نیروهای چپ مارکسیستی ، ملی گرایان طرفدار حق حاکمیت ملی را در دهه های اخیر به عقب رانده و اوضاع را به نفع نفوذ آمریکا در شبه قاره هندوستان آماده سازد .

۱۰ - باید توجه کرد که جنبشهای ارتجاعی صرفاً و فقط در گستره های دینی و مذهبی رشد و فعالیت نمی کنند . امروز ما شاهد شکلگیری و رشد جنبشهای اجتماعی ارتجاعی هستیم که در گستره های خاک پرستی و بنیادگرایی پانیستی و اولتراناسیونالیستی در اکناف جهان حضور دارند . این جنبشهای اجتماعی با اینکه سکولار و لائیک هستند ولی دقیقاً و قویاً مثل جنبشهای امت گرا و بنیادگرای دینی و مذهبی از عوارض حرکت سرمایه در عصر تشدید گلوبالیزاسیون هستند .

رهبران اولتراناسیونالیست - شووینیست کروات ها ، بوسنی ها و کوزووها در یوگوسلاوی سابق ، توتسی ها ، هوتوها و... در آفریقای مرکزی به عوض اینکه احساس تعلق به دولت - ملت های عصر باندونگ و جنبشهای رهائی بخش ملی کنند خود را متعهد به قوانین حاکم بازار نئولیبرالیسم در مدار نظام جهانی سرمایه ساخته اند . به کلامی دیگر رهبران این جنبشها خود را بخشی از اردویی در جهان می بینند که خواست و هدفش توسعه اولویت های فراملی های انحصاری و عملکرد دیپلماسی مسلح واشنگتن و ناتو

بجز نوشته هایی که با امضای تحریریه منتشر می گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می باشد، دیگر نوشته های مندرج در نشریه رنجبر به امضا های فردی است و مسئولیت آنها با نویسندگانشان می باشد.



حاکم بر بازار نئولیبرالیستی می تواند خود را به " رستگاری " رهنمون گرداند . این استراتژی زمانی که توسط تعدادی از جنبشهای اجتماعی (که خود را مدافع حقوق قربانیان نظام قلمداد می کنند) مورد تأیید و حمایت قرار می گیرد ، تأثیر قابل توجهی روی ذهنیت توده های مردم می گذارد . وظیفه احزاب ، سازمان ها ، فعالین و چالشگران ضد نظام است که از موضع تدافعی بیرون آمده و گفتمان جهان مدارانه و انسان محوری خود را (مبنی بر اینکه تنها تلاقی و رویارویی که امروز بشریت بیش از هر زمانی در گذشته با آن روبهرو است ، تلاقی جدی و نمایان بین واقعیت های سرمایه داری واقعا موجود و چشم انداز جهانی سوسیالیسم است) ، جانشین گفتمان تلاقی تمدن ها سازند .

۲- دومین انگاشت و گفتمان این است که مبارزه برای دموکراسی علیه استبداد می تواند جدا از مبارزات توده های دربند برای رهائی از یوغ نظام جهانی سرمایه باشد . به نظر می رسد این انگاشت و ترویج آن ، جنبشهای اجتماعی را که فقط برای دموکراسی ، کسب حقوق بشر و حق تعیین سرنوشت ملی و ... مبارزه می کنند ، طعمه منطق حرکت سرمایه حاکم ساخته و آنها را در تحلیل نهائی به مواعی در مقابل پیشرفت مبارزات ملی و طبقاتی ملل در بند علیه امپریالیسم می سازد . این قضاوت در مورد جنبشهای اجتماعی که مبارزات رهائی بخش ملی و کارگری خود را فقط به مبارزه علیه نظام جهانی معطوف ساخته و مبارزه برای دموکراسی را یا رد کرده و یا به تعویق می اندازند ، نیز مصداق پیدا می کند . به عبارت دیگر امر مبارزه برای اتخاذ آزادی های دموکراتیک (رهائی از یوغ استبداد) و عدالت اجتماعی ، از امر مبارزه برای عدالت بین المللی (رهائی از یوغ نظام جهانی سرمایه) جداناپذیر است .

۳- سومین انگاشت تلاقی که امروز در گفتمان نیروهای راست نظام رایج است تلاقی بین " متمدنین " و " تروریست ها " است . هدف این گفتمان پنهان ساختن تلاقی واقعی بین نظام حاکم سرمایه (امپریالیسم) و قربانیان نظام است که سیستم سرمایه داری می خواهد پیوسته بر آنها هژمونی داشته باشد . هیئت حاکمه آمریکا در ترویج و گسترش این گفتمان در بیست سال گذشته به موازات تبلیغ مبارزه علیه کشورها و دولت های " گردنکش " به ایجاد و تقویت گروه های تروریستی در کشورهای مختلف جهان اقدام کرده است .

۱۴ - این گفتمان ها که تلاقی های کاذب را در انظار و افکار عمومی رواج می دهند

، برای پیشبرد استراتژی نظام جهانی (و توجیه ماجراجویی های نظامی و مداخلات واشنگتون در امور داخلی کشورهای مختلف جهان ، به ویژه در کشورهای منطقه خاورمیانه و شبه قاره هند) تعبیه و تنظیم گشته اند . مداخلات کشورهای مرکز نظام جهانی سرمایه در امور داخلی کشورهای پیرامونی و توجیه آنها با رواج گفتمان های کاذب ، سابقه ای طولانی در تاریخ جهان دارد . بهانه ها ، انگیزه ها و گفتمان های کاذب که توسط ایدئولوگ های سرمایه داری امروزه تعبیه گشته و رواج پیدا می کنند (مثل مبارزه با تروریسم ، مبارزه علیه موادمخدر ، صدور دموکراسی و ...) و جنگ های ساخت آمریکا و نظامیگری های ماجراجویانه خود را مورد توجیه قرار می دهند ، در گذشته با برپائی گفتمان ها و اشاعه انگاشت های کاذبی چون " مسئولیت متمدن ساختن " و یا " مسئولیت سفید پوستان " ، استعمار و غارت کشورهای آفریقا و آسیا و اقیانوسیه و آمریکای لاتین را مورد توجیه قرار می دادند . پی آمد های فلاکت بار مداخلات نظامی هیئت حاکمه آمریکا در زیر لوای خاورمیانه " جدید " و یا " بزرگ " دوباره نشان می دهد که هیچ مداخله ای از سوی آمریکا و ناتو در هیچ نقطه جهان ، از طرف جنبش های اجتماعی پیشرو و مترقی نمی تواند قابل دفاع باشد .

وظیفه تمام نیروهای دموکراتیک و مترقی که در جنبش های اجتماعی متشکل شده و خود را به کمپ بزرگ چپ متعلق می دانند این است که ضمن محکوم کردن دولتهای استبدادی حاکم در کشورهای جهان سوم ، صراحتا خواهان انحلال ناتو و تعطیل پایگاه های نظامی آمریکا در اکناف جهان و تخلیه فوری نیروهای نظامی آمریکا و مونتفینش از عراق ، افغانستان و فلسطین اشغال شده گردند . تنها گذاشتن مردمان کشورهایی که از مداخلات و جنگ های ساخت آمریکا به ستوه آمده اند یک گزینه قابل قبول نمی تواند باشد . هرچقدر زودتر نیروهای اشغالگر و مداخله گر خاک عراق و دیگر کشورهای اشغال شده را ترک کنند و هرچه قویتر نیروهای متشکل در درون جنبشهای اجتماعی از طریق برپائی کارزارهای ضد جنگ و ضد اشغال و ضد مداخله ، از خواسته های به حق مردم کشورهای پیرامونی مبنی بر استقرار حاکمیت ملی در کشورهای خود حمایت کنند ، به همان اندازه امکانات برای آینده بهتر - رواج گفتمان تلاقی واقعی بین واقعیت های سرمایه داری واقعا موجود و چشم انداز سوسیالیسم و لاجرم همبستگی بین نیروهای کار و زحمت در کشورهای پیشرفته مرکز و کشورهای توسعه نیافته پیرامونی - مهیا

خواهند گشت .
ن.ناظمی - دیماه ۱۳۸۷



دو دیدگاه متضاد

موضع آزادی خواهان واقع بین :

گفت و گو با حماس؛ تنها راه تامین امنیت اسرائیل

" عملیات نظامی نمی تواند اسرائیل را علیه موشک پرانی حماس مصون دارد و حماس به رغم تحمل خسارات انسانی و غیر انسانی، به مقاومت خود و پرتاب راکت ادامه خواهد داد. " (اوی شلیم، استاد روابط بین الملل دانشگاه اکسفورد)

اسرائیل خود را یک جزیره دموکراسی می داند که در دریای خودکامگی و دیکتاتوری خاورمیانه یکه و تنها است. در حالی که اسرائیل نه تنها قدمی برای اشاعه دموکراسی در کشورهای عرب بر نداشته بلکه همواره از پاکبازی آن در این کشورها جلوگیری کرده است. همکاری پشت پرده اسرائیل با دولت های مرتجع عرب برای سرکوبی ملی گرای فلسطینی ها، سابقه طولانی دارد.

این بخشی از یک مقاله پروفیسور اوی شلیم، استاد بریتانیایی- اسرائیلی روابط بین الملل دانشگاه اکسفورد بریتانیاست که درباره حماس، اسرائیل و عملیات نظامی این کشور در نوار غزه، در پایگاه اینترنتی "اوپن دموکراسی" (Open Democracy)، انتشار یافته است. اوی شلیم می نویسد، فلسطینی ها برای اولین بار در سال ۲۰۰۶ در یک انتخابات آزاد برای انتخاب شورای اجرایی تشکیلات خودگردان فلسطین، حماس را به قدرت رساندند. اسرائیل به بهانه اینکه حماس یک سازمان تروریستی است از شناسایی دولت فلسطین طفره رفت. به موازات این آمریکا و کشورهای اتحادیه اروپا بی شرمانه به اسرائیل پیوستند و به دیو گونه سازی حماس و انزوی آن پرداختند و در نتیجه کمک های بین المللی به نوار غزه قطع شد. اوی شلیم در ادامه می نویسد: جنگی را که دو هفته پیش



اسرائیل علیه دولت حماس آغاز کرد، در واقع جنگ بین اسرائیل و فلسطینیان است زیرا مردم فلسطین حماس را به قدرت رساندند. به نوشته این استاد دانشگاه، اهداف عملیات نظامی اسرائیل تضعیف حماس و اعمال فشار به حماس است تا آنکه این گروه آتش بس جدیدی را که باب طبع اسرائیل باشد، بپذیرد. ولی هدف اعلام نشده این عملیات چیز دیگری است و آن اینکه اسرائیل می‌خواهد با به تصویر کشیدن فلسطینی‌های نوار غزه در ذهن مردم جهان به عنوان یک معضل انسانی، از ایجاد یک کشور فلسطینی جلوگیری کند.

اوی شلیم، با تأکید به اینکه انتخاب زمان شروع عملیات اسرائیل با ملاحظات سیاسی انجام گرفته، می‌نویسد: انتخابات پارلمانی اسرائیل قرار است دهم فوریه امسال بر پا گردد و رقبای اصلی برای احراز پست نخست‌وزیری، یعنی اهود باراک، وزیر دفاع اسرائیل و تزیبی لیونی، وزیر امور خارجه این کشور، در پی آنند که تحت لوای این عملیات، سرسختی و انعطاف‌ناپذیری خود را به رخ رأی‌دهندگان بکشند. در عین حال فرماندهان نظامی اسرائیل می‌خواهند ضربه سنگینی به حماس وارد کنند تا لکه ناکامی جنگ سی و سه روزه علیه حزب‌الله را از خاطرها بزدايند. اوی شلیم با تأکید به اینکه قدرت اسرائیل در مقابل حماس به مثابه "فیل و فنجان" است، به مظلوم‌نمایی و رفتار حق به جانب اسرائیل می‌پردازد و می‌گوید: حماس هم در این میانه بی‌گناه نیست. این گروه که نتوانست از پیروزی خود در انتخابات فلسطینیان بهره گیرد و در واقع محروم شد، در مقابله با دشمن بی‌مرام، به سلاح ضعیفان، یعنی عملیات تروریستی پناه برد. در نتیجه تندروهای حماس و جهاد اسلامی به پرتاب راکت‌های "قسام" به شهرها و شهرک‌های جنوب اسرائیل ادامه دادند تا اینکه با میانجیگری مصر یک آتش بس شش ماهه در ژوئن ۲۰۰۸ برقرار شد.

اوی شلیم با نگرش به عملیات اسرائیل علیه حماس می‌نویسد: بین عمل و حرف اسرائیل فاصله زیادی وجود دارد. اول اسرائیل آتش بس شش ماهه را زیر پا گذاشت نه حماس، زیرا اسرائیل بود که در چهارم نوامبر ۲۰۰۸ به غزه حمله کرد و شش نفر از افراد حماس را کشت. اوی شلیم در خاتمه می‌گوید: عملیات نظامی نمی‌تواند اسرائیل را علیه موشک پرانی حماس مصون دارد و حماس به رغم تحمل خسارات انسانی و غیر انسانی، به مقاومت خود و پرتاب راکت ادامه خواهد داد. حماس شهادت را توصیه و تبلیغ می‌کند و گزینه نظامی برای حل مسئله بین اسرائیل و حماس راه به جایی نخواهد

برد. اسرائیل برای تأمین امنیت خود یک راه دارد و آن گفتگو با حماس است.

دریافتی از امید - ۲۲ دیماه ۱۳۸۷

* * *

سازمان کمونیستی یونان (KOE)

موضوعگیری شماره ۲۰۰۹/۳

برای جلوگیری از حرکت کشتی مرگ متحدشویم!

سازمان کمونیستی یونان دخالت شرم‌آور یونان در طرح گسیل یک کشتی بزرگ مملو از سلاح آمریکایی به اسرائیل از طریق بندر غربی آستاکوس یونان را محکوم می‌کند. در صورت حرکت این کشتی، این سلاحها در خدمت تهاجم صهیونیستی به غزه قرار خواهند گرفت. استفاده از بندر آستاکوس هم‌دستی دولت کارامانیس را در ادامه سرکوب مردم فلسطین نشان می‌دهد.

ادعای دولت یونان در مورد اینکه "ماچیزی راجع به آن کشتی نمی‌دانیم" دروغ محض و دورویی آشکاری است. هم‌دستی دولت یونان از طریق دادن امکان به استفاده از خاک یونان برای گسیل سلاحهای جدید به نئونازیهای اسرائیل برای کلیه جهانیان آشکار شده است. این تنها روی داد نیست. طی جنگ نسل کشانه آمریکا در عراق، پایگاه دریائی سودا در جزیره کرتا نیز به همین منظور مورد استفاده قرار گرفت.

درخواست برجسته‌ی جبهه‌ی آزادی‌بخش خلق فلسطین PFLP از دولت یونان و جنبشهای مترقی خواسته است تا برای جلوگیری از حرکت کشتی حامل سلاحهای آمریکا آماده شویم! سازمان کمونیستی یونان از مردم دموکرات یونان می‌خواهد تا روز پنج‌شنبه ۱۵ ژانویه در بندر آستاکوس جلو حرکت کشتی را بگیرند. مابه دولت یونان اخطار می‌کنیم: برای کشتار مردم فلسطین زمینه فراهم نساز!

به دفاع از خلق قربانی شده فلسطین برخیزیم!

سفیر صهیونیست اخراج بایدگردد! سفارت صهیونیستی باید بسته شود!

آتن، ۱۲ ژانویه ۲۰۰۹

* * *

اطلاعیه شماره ۲۰۰۹/۴

جنبش حمایت از فلسطین به اولین پیروزی تاکتیکی رسید!

پنناگون اعلام کرد که گسیل کشتی حامل سلاح آمریکایی به اسرائیل از بندر آستاکوس "به دلیل امنیتی به عقب افتاد". امری که دروغ رقت انگیز وزیر امور خارجه یونان دایر به این که "یونان هیچ‌گونه دخالتی در گسیل این کشتی ندارد" راه‌پویان نمود.

مع‌الوصف، حمل سلاح آمریکایی توسط کشتی از بندر آستاکوس تنها به تاخیر نخواهد افتاد، بلکه به دلیل این که مردم یونان به درخواست جبهه آزادی

بخش خلق فلسطین نهایتاً مانع از حرکت آن کشتی خواهند شد. امری که نشان می‌دهد که ما اجازه نخواهیم داد که یونان واسطه بین تروریستهای بین‌المللی آمریکا و اسرائیل گردد.

سازمان کمونیستی یونان از مردم یونان می‌خواهد که در حال آماده‌گی باشند! تلاش دزدانه‌ی دولت کارامانیس را در کمک به نئونازیهای اسرائیل نقش بر آب سازند.

متحداروز پنج‌شنبه ۲۰۰۹/۱/۱۵ در بندر آستاکوس به اعتراض برخیزیم!

حمایت فعالانه از خلق فلسطین!

کلیه روابط دیپلماتیک، نظامی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی با اسرائیل را متوقف کنید!

۱۳ ژانویه ۲۰۰۹ - سازمان کمونیستی یونان (KOE)

* * *

موضوع مشروطه‌خواهان دربار

لیبرالیسم!

اعلامیه حزب مشروطه ایران

مردم رای خود را درباره جنگ در غزه

داده اند

صدا های مستقلى که در ایران درباره جنگ در غزه بلند شده هشدارى است که سران رژیم ناگزیر به شنیدن آن هستند. شعار "فلسطین را رها کن فکری به حال ما کن" اکنون در اعلامیه دفتر تحکیم وحدت و مقاله روزنامه کارگزاران بازتاب خود را می‌یابد. روزنامه کارگزاران بهای استقلال نظر دلیرانه خود را با توقیف پرداخت ولى دفتر تحکیم وحدت پای موضع مسؤلانه و میهن دوستانه خود ایستاده است و دستگاه سرکوبگری رژیم را چالش می‌کند. مسؤلیت آشکار سازمان بنیادگرای اسلامی حماس در مصیبتی که بر مردم غزه تحمیل کرده واقعیتی است که در زیر سانسور و سرکوبگری جمهوری اسلامی نیز ابراز می‌شود. همدردی با مردم غزه که قربانیان ناگزیر جنگ شده اند ایرانیان آگاه و آزاد از تبلیغات چپ و مذهبی را از شناسائی مسؤلان آغاز این درگیری های خونین باز نداشته است. آنها که از گرفتن مواضع یک سویه خودداری می‌کنند نه کمتر از دیگران بشر دوست هستند و نه بیش از آنها جنگ افروز. حمص و امثال آن برای فلسطینی ها ارمانی جز کشتار و محرومیت نداشته اند و این حقیقتی است که صدا های روز افزونی در خود دنیای عرب نیز آن رابازتاب می‌دهند. اکنون در ایران هم گروه های بزرگی پیدا می‌شوند که نه از سرکوبگری جمهوری اسلامی می‌ترسند نه باکی از تکفیر سیاسی کسانی دارند که از ریختن اشک تمساح برای فلسطین خسته نمی‌شوند، ولی کشتار دویست هزار مسیحی و آنیمیست دارفور و آوارگی دو میلیون تن آنها به دست عرب های مسلمان سودان ذره ای در دل های پاک و نازک آنها اثر نمی‌کند.

حزب مشروطه ایران

* * *

شبکه نظامی - صنعتی - رسانه ای انحصاری : مثلث امپراطوری نظام جهانی سرمایه !

دولتی ، امریکا به تنهایی ۴۵٪ کل هزینه نظامی جهان را دارا می باشد . طبق گزارش بنیاد پژوهشی صلح جهانی استکهلم، هزینه نظامی امریکا در پایان سال ۲۰۰۷ و سال ۲۰۰۸ به یک تریلیون (هزار میلیارد) دلار رسیده است *۳ .
از نظر طبقه حاکمه امریکا این مقدار هزینه نظامی برای ایجاد نظام امپراطوری جهانی سرمایه ضروری است . از نظر استراتژی سیاست داخلی ، این ارقام نشانی از شکلگیری و رشد " شبکه نظامی - صنعتی - رسانه ای انحصاری " است که مایکل کالکی آنرا مثلث امپراطوری در " آخرین فاز دگرذیسی

امروز امریکا ، در راس نظام جهانی سرمایه، کشوری است که از نظر هزینه نظامی هیچ کشور نیرومند دیگری به تنهایی (ویا ترکیبی از کشورهای نیرومند در جهان) به پای آن نمی رسند . همچنین هیچ کشوری در جهان بعد از پایان جنگ جهانی دوم در سطح جهانی به اندازه امریکا تخریب ، خسارات و تلفات، به ویژه در کشورهای پیرامونی ، به بار نیاورده است . از سال ۲۰۰۱ به بعد ، هزینه نظامی امریکا تقریباً ۶۰٪ افزایش یافته و در اواسط سال ۲۰۰۷ به ۵۵۳ میلیارد دلار رسیده است . براساس این ارقام رسمی

نزدیک به سی و پنج سال بعد از پایان جنگ جهانی دوم، واژه شبکه نظامی - صنعتی در ادبیات سیاسی امریکا مبین ترکیب طبقه حاکمه امریکا بود . این شبکه به خاطر فعل و انفعالات بزرگ سیاسی در سطح جهانی * ۱ : فروپاشی و تجزیه شوروی و " بلوک شرق " ، اخته شدن و شکست جنبش های کارگری در اروپا ، تبدیل چین توده ای به یک کشور سرمایه داری و ریزش و افول جنبش های رهائی بخش ملی در کشورهای پیرامونی (جهان سوم) - دستخوش دگرذیسی قرار گرفته و تبدیل به " مثلث نظامی - صنعتی - رسانه ای انحصاری " شد * ۲ .

از نامه های رسیده: نامه به رفقا!

صهیونیست بر رسانه های اصلی کوچکترین انتقادی به صهیونیست ها اجازه نفوذ در این رسانه ها را ندارند . اما سطح مبارزه علیه این جنایت در حدی بوده که در روز اخیر تا حدودی خط قرمز صهیونیستی شکسته شده و مردم امریکا در حدی بسیار ناقص از این جنایات و اعتراضات مردمی مطلع شده اند . موج نامه های الکترونیکی مردم به اوباما افزایش یافته تا این اولین رئیس جمهور رنگین پوست را مجبور سازند که از خیانت به اجداد خود پرهیز کرده و علیه

مصر تدارک چنین جنایت آشکاری را دیده بودند تا مقاومت قهرمانه مردم عزه را در هم بشکنند و سازشکاری و تسلیم طلبی به رهبری عباس را به روند عمده در جنبش مردم فلسطین تبدیل کنند . سنگی را که این مرتجعین و جنایتکاران برداشته اند همانند حمله به لبنان به روی پای خودشان سقوط خواهد کرد . موجی از اعتراض سراسر جهان و از جمله کشور های منطقه را در بر گرفته است . شما رفقا شاید بخوبی ما ندانید که در ایالات متحده به دلیل نفوذ امپریالیست های

رفقای گرامی رنجبر:
در این لحظات حساس و سرشار از اندوه در همبستگی رزمجویانه با مردم مبارز غزه قاطعانه از اعلامیه انقلابی شما دفاع میکنم و در تبلیغ و ترویج آن فوراً اقدام کردم . صهیونیست های اشغالگر حاکم بر فلسطین با پشتیبانی امپریالیست های صهیونیست در امریکای شمالی (جمهوری خواه یا دموکرات) و دیگر امپریالیست ها، همانطور که شما افشا کردید، مدت هاست با همکاری حاکمین کشور های عربی و در رأس آنان

ملاحظات درباره محدودیت ها و نکات مثبت جنبشهای اجتماعی

تصادمات جدی طبقاتی ، اجتماعی و ملی به وقوع می پیوندند ، فاصله دارند .
در این نوشته بعد از بررسی چگونگی محدودیت ها و ابهامات موجود در جنبشهای اجتماعی ، به وظایف فوری آنها در اوضاع کنونی جهان اشاره می کنیم :
۱ - برخی از مارکسیست ها منجمه تعدادی از نویسندگان " فراخوان باماگو " بر آن هستند که جنبشی می تواند بهطور جدی پیشرو و مترقی محسوب شود که بی درنگ در خدمت

ماهیت طبقاتی اقشار و اصناف مختلف جامعه که در آن جنبشها موفق می شوند توده های قابل توجهی از مردم را بهسوی حمایت از آرمان های خود بکشند ، الزاما معیارهای مناسب برای ارتجاعي بودن و یا مترقی بودن جنبشها نمی توانند باشند . مضافاً ، بعضی از این جنبشها در حیطه ها و گستره هائی (مثل مذهب ، دین، افراطگرایی ناسیونالیستی و ...) عمل و فعالیت می کنند که بهطور عینی بسیاری از حیطه هائی که در آن ها

تاریخ سیاسی بشر به ویژه در عصر جدید ، پر از جنبشهای اجتماعی و سیاسی است . این جنبشها پیوسته بر اساس معیارهای حاکم زمان خود به دو نوع طبقه بندی شده اند: جنبش های پیشرو و مترقی و جنبش های عقب گرا و ارتجاعي . ولی معیار ها و ارزش هایی که انسان با استفاده از آنها می تواند بعد از بررسی چند و چون هر جنبشی به قضاوت درباره ماهیت آن جنبش بپردازد ، کدامین هستند ؟ روشن است که تعلقات و

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washigton DC
20016
U.S.A

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر :

ranjbar@ranjbaran.org

آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران :

ranjbaran@ranjbaran.org

آدرس غرغه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.org